

اجتہاداً قطعاً نباید هیچ حزبی داخل شوند و در امور سیاست به داخله نمایند. « حضرت عبدالباقا »

فهرست مطالب

صفحه

۶۲	۱- از الواح مبارکه حضرت عبدالباقا
۶۳	۲- مهاجرت داخله
۶۶	۳- سی کیم کشوری در قتل هیعالمیا
۶۹	۴- ماری ملکه رومانیا
۷۴	۵- آفاق همچو صبح بهاری (شعر)
۷۶	۶- نامه تاریخی
۸۱	۷- دوستی از دیار غرب
۸۴	۸- از غزلیات استاد سلمانی
۸۵	۹- صفحه ای از دفتر خاطرات
۸۷	۱۰- حواله تلگرافی
۸۸	۱۱- در جهان بهائی
۹۰	۱۲- شجر سرخ شهید
۹۲	۱۳- اخبار مصور
۹۴	۱۴- بیت بابتیه شهید
۹۷	۱۵- قسمت نوجوانان

آهنگ بدیع

سال

۲۳

شماره

۴ و ۳

شهر العظمة - شهر الکلمات ۱۲۵ - خرداد و تیر ۱۳۴۷

مخصوص جامعه بهائی است

مهاجرت داخله

امر بهائی که هدفش استقرار صلح در جهان و وحدت و یگانگی عالم انسان است برای وصل باین هدف از آغاز دوراه برگزیده است تبلیغ و مهاجرت . مهاجرت یعنی انتقال نیروی روحانی از یک نقطه به نقطه دیگر . نقطه اول جایی است که احتیاجات روحانی اولیه آن تأمین شده و از این حیث مقادیری نیروی اضافی دارد و نقطه دوم جایی است که هنوز حد اقل احتیاجات روحانی خود را تأمین نکرده و به نیروهای جدیدی نیازمند است بنابراین مقصود از مهاجرت اینست که نیروهای روحانی اضافی نقطه اول به نقطه دوم منتقل گردد و از همین جا بخوبی استنباط میشود که دیانت بهائی با انتخاب طرقی چون تبلیغ و مهاجرت از بدایت امر برای نیل به هدفهای خود دارای برنامه بوده است . النهایسه خطوط این برنامه در دوره حضرت ولی امرالله مشخصتر شده و بصورت نقشه های متمرکز درآمده است همان طریقه ای که امروزه از طرف بیت العدل اعظم تعقیب میشود .

البته برای نیل به هدف صلح و وحدت شرایط و مقدماتی لازم است که تا آن شرایط و مقدمات فراهم نیاید صلح و وحدت حاصل نشود از جمله این شرایط و مقدمات آمادگی روحی و فکری و معنوی لازم برای پذیرش هدف مزبور است تا وقتی که ابرهای تیره جهل و تعصب و نفرت و انزجار از آسمان قلوب زائل نشود تا زمانی که اندیشه های برتری نژاد و جنس و وطن و مذهب و مسلک محو و نابود نگردد تا هنگامی که احساس تجاوز و تعدی و ظلم و بیعدالتی و کینه و نفاق و خصومت و بد اندیشی در جهان باقی باشد و روحیه تعاون و تعاضد و صلح جویی و انسان دوستی و برادری و برابری و فرزادگی و انقطاع و گذشت در بین افراد بشر بوجود نیاید چگونه آرزوی یزدانی صلح و یگانگی برسودای اهریمن جنگ و نفاق چیره گردد و دور اتحاد و اتفاق در جهان بتابد پس باید تمام نیروهای روحانی بکار افتد تا چنان روحیه مساعد و زمینه مناسبی برای صلح و سلم بوجود آید .

دیانت بهائی معتقد است که کلید این کار در دست اوست ، معتقد است

که نظامهای حاکمه سیاسی و اجتماعی و مذهبی و مسلکی گذشته و حال قادر
 بایجاد محیطی مدد و مساعد برای صلح و وحدت نبوده و نخواهد بود و تنهها
 با امداد و الهام از تعالیم آسمانی حضرت بهاء الله و ترویج و انتشار آن تعالیم
 میتوان به هدفهای فوق رسید و باین اعتقاد هر روز و هر ساعت میکوشد تا
 بوسیله مردان میدان خدمت و مجاهدت رائجه دلاویز این آئین نازنین را بمشام
 مشتاق جهانیان برساند و شیرینی و حلالت برادری و برابری و صلح و اتحاد را
 بعالمیان بچشاند. لهذا در این سبیل درنگ را جائز نمیشمرد و وقفه و سکون
 را تجویز نمیکند هر فرد بمحض آنکه اقبال میکند و ظل آئین بهائی در میآید
 واحد روحانی متحرکی میشود که در تحت نظام نقشه همچون سفیر دربار الهی
 هر روز بستی روان و هر ساعت بجائی روان است در راه خود بهر گجا میرسد
 شعله عشق و محبت بر میافروزد و در هر کوی و برزن انفاس قدسی میپراکند.
 اینست آئین یار صادق و شیوه دوست موافق.

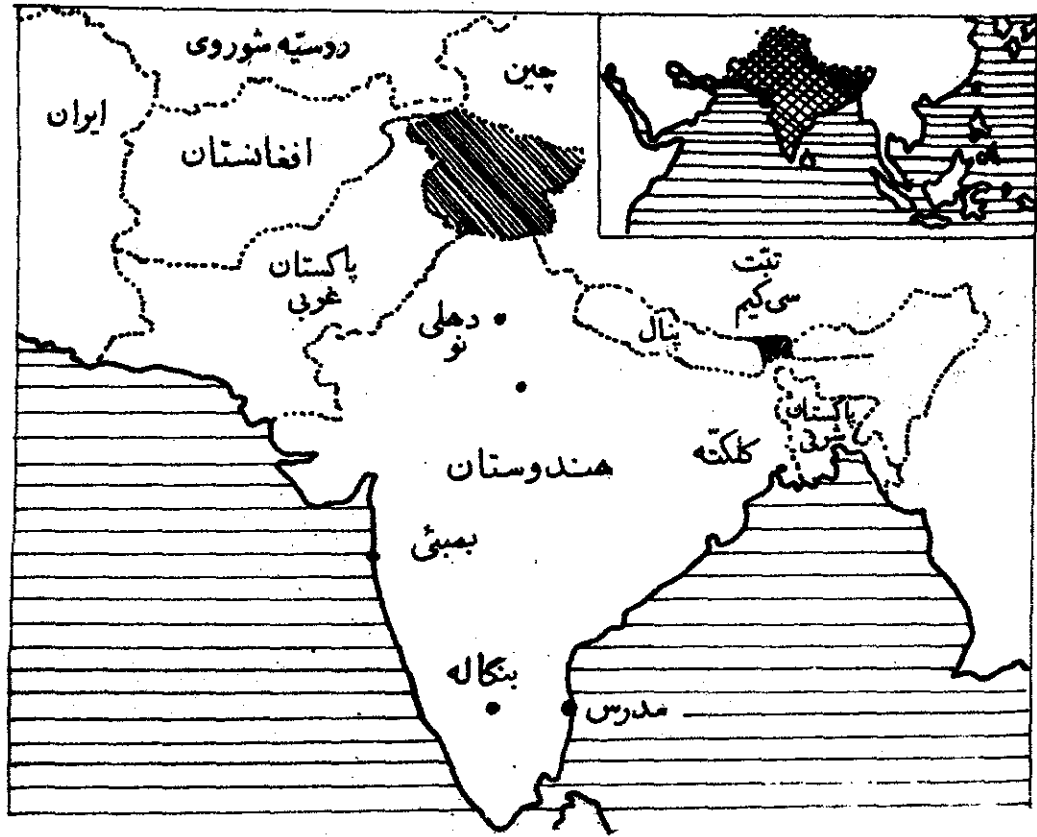
حال بداخله کشور محبوب ایران نظر افکنیم کشوری که ندای وحدت
 و یگانگی از آنجا برخاسته و سپاه صلح و اتفاق از آنجا بحرکت درآمد در هر
 گوشه اش فصلی درخشان از عشق و فداکاری بجا مانده و در هر سمتش نشانی
 از مهر و وفا باقی است. بهائیان با روحی شیدا و دلی سرشار از محبت حضرت
 کبریا در این کشور بحرکت درآمد و اطراف و اکناف آن را جولانگاه تاخت و تاز
 روحانی و ملکوتی خود قرار دادند. در هر شهر گستانی بجا نهادند و در هر
 مرز بوستانی ایجاد کردند. شهرت و آوازه امر به همه نقاط این کشور رسید
 و چنان اقبالی از جانب مردم صلح دوست و حقیقت جوی این مرز و بوم شد که
 وصف آن بزبان نیاید و شرح آن به کتب ننگند. اگر شجر امر الهی در مهسود
 امرالله چنین استقامت و نیروی نییافت چگونه ممکن بود که ظل آن در سیصد
 و یازده اقلیم مددود شود و دامنه پیشرفت آن به اقصی نقاط گیتی برسد و قلوب
 صدها هزار نفر ساکنین ارض از سیاه و سرخ و سفید و زرد و آفریقائی و امریکائی
 و استرالیائی و اروپائی و آسیائی این چنین مسحور گردد و عظمت و حقانیت امر
 مورد تائید بسیاری از دول و ملل جهان قرار گیرد. درست است که آئین بهائی
 امری جهانی و مربوط به همه عالم انسان است و نقشه بیت العدل اعظم سراسر
 کره ارض را شامل میشود اما در عین حال هر یک از کشورها طبق نقشه مزبور
 دارای هدفهای داخلی هم هست که تحقق این هدفها خود بخود در تحقق
 هدفهای جهانی امر مدد و موثر خواهد بود بخصوص کشور ایران که دیوان
 عدل اعظم الهی با توجه به قدمت و سابقه امر در این کشور و اثری که در عظمت
 و اقتدار جهانی امرالله داشته سهمیه داخلی مهی برای آن قائل شده اند.
 طراحان این نقشه جلیله بخوبی از کیفیت و اثری که مهاجرت داخله ایسران
 در مجموع نقشه خواهد داشت واقف و آگاهند بهمین دلیل با موانع و مشکلات
 موجود فصل برجسته ای رابه مهاجرت داخله اختصاص داده و از یاران الهی

انتظار دارند که همت بلیخ نسبت باین امر مهم مبذول فرمایند و بطریق منتظر امر بیشتر متوجه یاران طهران است که نیروی روحانی عظیمی را تشکیل میدهند و باسانی قادرند که قسمت مهمی از این نیرو را برای ایجاد و تقویت مراکز و محافل روحانی به نقاط مختلف داخله گسیل دارند و از هدر رفتن نیروهای اضافی جلوگیری نمایند. این نیرو مانند دریاچه ای است که سهم باریکی از آن بسرای سرسبزی و خرمی و طراوت محیط اطراف آن کافی است و اگر با ایجاد نهرها و حفر کانالها ذخائر این منبع عظیم را به مناطق دیگر برسانیم سرزمینهای بسیاری را آباد خواهد کرد. حیف است از این نیرو استفاده نکیم و آنرا برایگان از دست بدهیم. به دستخط شهر العلاء ۱۲۴۰ ساحت رفیع دیولن عدل اعظم الهی توجه کنیم که میفرمایند:

" هر چند یاران عزیز ایران در تحقق اهداف نقشه نه ساله مهمی لایق داشته اند ولیکن نیل به اهداف داخله هنوز چنانکه باید و شاید موفقیت نیافته سهل است حتی در سینه گذشته از تعداد محافل و مراکزشان در کشور مقدس ایران کاستی شده است. رفع این نقیصه مستلزم همت جدید و قیام شدید نفوس علی الخصوص از عاصمه آن مملکت است. حیف است بلاد آبادی که وقتی جمعیتی عظیم از احبای در آن ساکن و در نهایت عزت به خدمت آستان حق مشغول بودند حال یا بکی خالی مانده و یا آن جم غفیر به جمع قلیل تبدیل یافته باشند چگون چنین گردد سلب تأکید شود و زبان ملامت دشمنان باز و دست تطلو اعدا دراز گردد ..."

و بیان صریح حضرت ولی محبوب امرالله را بیاتریم که میفرمایند:

" هجرت به طهران و سکونت در آن مدینه مضر به مصالح امریه و مخالف رضای الهی در این ایام است باید یاران را علی الاتصال متذکر دارند و اهمیت هجرت به اقالیم و ولایات را مکشوف و ثابت و مدلل سازند امید چنان است که علت تنبه نفوس غافل گردد ..."



کشوری در قلب آسیا سیکیم

ترجمه: ۱۰ پهلوری

وسعت آن جمعا ۲۷۴۵ مایل مربع و در کوهمالی
 هیمالایا واقع گشته همسایگانی چون هندوستان
 نیپال - بوتان و کشور افسانه ای تبت آنرا در میان
 گرفته محصور نموده اند . ارتباط و دسترسی باین
 کشور در حال عادی زیاد آسان نمیشد خصوصا

کشور بسیار کوچک سیکیم در رضوان سال ۱۹۷۷
 هنگای که بیت العدل اعظم الهی تأسیس اولین
 محفل روحانی ملی آن اقلیم را به عالم بهائوسی
 بشارت دادند در نقشه جغرافیائی امر الهی
 درخشیدن آغاز نمود . این مملکت مستقل کسه

کامپ پناهندگان تبتی بطور پراکنده دیده میشد
صدها نفر از اهالی تبت از کشور خود که بععلت
جنگ ویران شده بود خود را نجات دادند در این
حالا زندگی نوی را بنیان مینهادند . بطوریکه
بعدها شنیدم برای ابلاغ کلمه الله در میان
این پناهندگان تبتی نقشه ای خاص طرح گردیده
است .

در طول این سفر کوتاه معلم شد که خواهر
و برادر راننده ، تاکسی که مرا به پاکینگ میبرد
بهائی هستند ولی خود او مؤمن بامرالله نیست
و چون علت آنرا سوئال نمودم یوزخندی تحولم
داد . دفعه تاکسی در نقطه ای که جمعیتی
انبوه از روستائیان برای خرید در بازار هفته
یا البسه رنگارنگ گرد آمده بودند توقف نمود .
تصور کردم منظور راننده از توقف آن بوده است
که من از این بازار و منظره آن دیدنی کرده
باشم ولی بعد معلم شد مرکز بهائیان و خانه
جناب پرادان درست در همین نقطه است .

رئیس محفل ملی سیکم جناب پنجوگیالیو که
از ملاکین و افراد سرشناس پاکینگ هستند
سابقا در معبد بودائیان سمت کهنات داشته
و قبل از او پدرش نیز رئیس کهنه بوده است .
ایشان حدود پنجسال قبل برسالت حضرت
بهاء الله مؤمن گردیده است و بطوریکه
اظهار میداشت برای اینکه بتواند تعالیم و
خصوصیات امر بهائی را بسایر کهنه توضیح و
تشریح نماید هنوز در مراسم معبد بودائیان
شرکت میکند . در میان یاران که افتخار
ملاقاتشان را یافتم جمعی از اعضای محافل
روحانی محلی نقاط مختلفه سیکم و دختر
جوانی بنام نیمکت ریچاردز از اهالی همین
مملکت بود . این دوشیزه از یک خانواده کاتولیک
و تنها عضو بهائی آن عائله بود که در یک
مدرسه روستائی بهائی تدریس مینمود . حقیقتی
که توجه مرا بخود جلب میکرد آن بود که در

در این ایام که مشکلات مرزی بین چین و
هندوستان و وضع سوق الجیشی سیکم در این
نواحی ارتباط آنرا با خارج بسی دشوارتر میسازد .
با وجود این آئین حضرت بهاء الله تدریجا در
میان ساکنین این کشور انتشار یافته و مورد استقبال
آنان واقع شده است و امروز در سیکم ۳۰۰۰ نفر
بهائی و ۴۸ محفل روحانی محلی وجود دارد که
در سال گذشته اولین محفل ملی خود را با حضور
امه البهاء روحیه خانم در پایتخت و تنهسا
شهر این مملکت که گانگ توك نام دارد انتخاب
نمودند .

نگارنده موقعی که جهت شرکت در کفرانس بین
القارات هند عازم دهللی نو بودم بر اثر محبت
و عنایت رئیس اداره سیاسی و خانم ایشان این
موفقیت نصیب شد که مدت کوتاهی در سیکم
توقف نمایم و چون این امر بر حسب تصادف و ناگهانی
صورت گرفت قبلا نتوانسته بودم آنرا بیش بینی
کرده ترتیبی برای ملاقات خود با یاران آن سا مان
بدهم . لذا در چند روز اول هر قدر جستجو
کردم اثری از این ۳۰۰۰ نفر بهائی در گانگ
توك نیافتم . مردم همه درباره امر بهائیتی
اطلاعاتی داشتند و سفر حضرت حرم را نیز بیاد
میاوردند و از آن صحبت میکردند ولی کسی
نمیدانست که این بهائیان در کجا هستند .

اتفاقا با کد ارنا ت پرادان منشی محفل ملی تماس
گرفته شد و توانستم از گانگ توك به دهکده ای
بنام پاکینگ که حدود ۱۷ مایل از آنجا
فاصله داشت و مرکز و قلب فعالیت های احبا بود
عزیمت نمایم . راهی که ما را بسوی مقصد رهبری
میکرد جاده ای بود پر پیچ و خم که از میان
کوههایی سرسبز و مناظری تماشائی عبور مینمود
و در دو طرف پرتگاههایی هولناک داشت و در
غالب نقاط که از جویبارها یا سنگلاخها میگذشت
جاده ای تنگ و پر گل و لای مبدل میشد . در یکی
از زیباترین نقاط این منطقه در ساحل رودخانه ای

بسیاری از خانواده ها فقط چند نفری بهائی بودند و سایر اعضای خانواده مشغول تفحص و تحری حقیقت بودند. این امر ثابت میکند که این نفوس امر بهائی را با تعمق و مطالعه دقیق می پذیرند. در این دهات سه مدرسه بهائی وجود دارد و در حال حاضر ده نفر از محصلین سیکیم در موه سه رباتی در گوالیور مشغول تحصیل هستند.

موقعی که از میان این بازار تراکم عبور میکردیم از هر طرف تکبیر " الله ابهی " بود که از زبان اکثر فروشندگان و خریداران اجناس شنیده میشد و بمن خوش آمد میگفتند و بسیاری از آنها خاطره فراموش نشدنی دیدار پر ارزش امة البهائه روحیه خانم را بیاد میآوردند.

حضرت حرم از مردمان سیکیم چون سنگهائی قیمتی و پرتلاوه و درخشان توصیف نموده اند منشی محفل ملی معتقد بود که رقم ۳۰۰۰ نفر جمعیت بهائی سیکیم که راپرت داده شده بسیار محافظه کارانه بوده است و اکنون این عدد بسیار افزایش یافته است.

سوءال شد اینهمه فعالیت در کشوری در دست و صعب الوصول چگونه صورت گرفته است. جوابی که هر يك از بهائیان بسادگی

تمام باین سوءال میدادند این بود " از برکات حضرت بهاء الله " بطوری که بعدا تحقیق نمودم اولین بهائی این سامان خود جناب برادران بوده است که سالها قبل هنگامیکه در یکی از کالجهای بمبئی به تحصیل اشتغال داشته بشرف ایمان نائل گردیده و در مراجعت بموطن خود با جدیت و اعتماد کامل بفعالنیت پرداخته و از تائیدات و الطاف جمال اقدس ابهی نیز بر خوردار گشته و امرا لله را در این اقلیم منتشر ساخته است. امروز در سیکیم یاران خدم و جانفشانی وجود دارند که نه تنها در این کشور بخدمت قائمند بلکه میدان مجهودات خود را به نواحی مجاور یعنی نیال و بوتان نیز کشانده اند. احبای سیکیم از محفل مقدس روحانی ملی هندوستان که نسبت به محفل ملی جدید التاسیس و جوان سیکیم همچون برادری بزرگ و سخاوت در بسیاری از نقشه ها و اقدامات با مساعدت مالی و اعزام مهاجران رایاری و بسیاری نموده اند بسیار سپاسگزارند.

" شانتا ساندرام "

ملکه رومانیا و دیانت بهائی

آقباس مترجمه: پورا نخت چھی

قسمت اول این مقاله که بقلم ایادی فقید امرالله جناب حرج تاونزند مرقوم شده توسط سرتیب هدایت الله سهراب ترجمه و در صفحه ۱۸۱ شماره ۸ سال ۱۷ آهنگ بدیع (آبان ماه ۱۳۴۱) درج گردیده است و اینک بقیه این شرح حال که شامل بعضی از مکاتبات و وقایع اواخر ایام این ملکه نیکو خصال است ذیلا بنظر خوانندگان گرامسی میرسد .

حضرت ولی امرالله در توفیق منیع مبارک که خطاب به ملکه ماری مرقوم و در کتاب عالم بهائی در سال ۱۹۲۶-۲۸ مضبوط است چنین میفرمایند :

" به سائقه احساس مقاومت ناپذیر درونی و بنام کلیه بهائیان در شرق و غرب عالم نامه " حاوی ابراز نهایت سرور و انبساط خاطر و تحسین و تمجید و تشکر جامعه بمناسبت احساسات ستایش آمیز ملوکانه علیا حضرت که نسبت به عزت و رفعت و کمال و جمال آثار و معارف امری اظهار فرموده اند به حضرت ایشان مرقوم گردید ."

نامه ذیل نیز جوابی است که بحضور مولای عزیز از طرف ملکه ماری فرستاده شد :

۲۷ اگوست ۱۹۲۶

سرور گرای

من عمیقا تحت تاثیر نامه شما واقع شدم در حقیقت شعاع عظیمی از دریافت پیام الهی به قلب من تابیده است . این پیام نیز مانند کلیه پیامهای بزرگ زمانی که غرق در ناراحتیهای درونی و درماندگی بودم بمن رسید و عمیقا در قلب من نفوذ نمود . دختر کوچک منم در این تعالیم الهی قدرتی عظیم و آرامشی

بار سخت شود ."

.....

در اولین روزهای سال ۱۹۳۴ علیا حضرت مبارک دیگر میس مارتاروت را در قصر کت روسنی (۱) در بخارست بحضور پذیرفتند و مؤذنه ترجمه و انتشار کتاب بها" الله وعصر جدید را بنیسان رومانی در بخارست و اینکه این موهبت عظیم شامل حال رعایای ایشان شده به میس مارتاروت دادند .

در جریان این ملاقات ملکه در باره واقعه ای که در چندین ماه گذشته در زمان توقف ایشان در هامبورگ اتفاق افتاده بود چنین اظهار داشتند .

" روزی هنگام عبور از خیابان دختر خانمی نامی داخل ماشین پرتاب کرد وقتی که آنرا باز کردم چنین خواندم " از دیدار شما در هامبورگ بی نهایت خوشحالم زیرا شما یک بهائی هستید . "

ششمین و آخرین ملاقات مارتاروت با ملکه رومانی در فوریه سال ۱۹۳۶ در همان قصر صورت گرفت و این ملاقات از بعضی جهات بسیار پر اهمیت و تکان دهنده بوده است .

ضمن این ملاقات ملکه در باره کتب مختلفه بهائی صحبت کردند زیرا چنین عادت داشتند که هر کتاب امری را بلافاصله بعد از چاپ مطالعه نمایند . ایشان در باره عمق و عظمت کتاب ایقان و تأثیرات شدید منتخبات الواح حضرت بها" الله سخن راندند و گفتند حتی مرد دین نیز اگر در خلوت و تنهایی با توجه روحانی آنرا بخوانند قدرتی عظیم در آن خواهند یافت و همچنین اظهار داشتند که در لندن با لیدی بلا فیلد ملاقات کرده اند و خانم بلا فیلد که از متدینین بدیانت حضرت بها" الله بودند لوحی را که جمال مبارک خطاب به ملکه ویکتوریا مادر بزرگ ملکه ماری

مارتاروت داده شد و بعد از این ملاقات علیسا حضرت مقاله ^{نگه} به جلد چهارم عالم بهائی هدیه فرمودند و ضمن آن صمیمانه ترین ادعیه خالصانه خود را با زیباترین و گرم ترین کلمات اظهار نموده اند و مقاله کوتاه با ارزش دیگری در جلد پنجم عالم بهائی از ایشان منتشر گردید ایشان اینطور نوشته بودند .

" تعالیم بها" الله آرام بخش روح و امید دهنده قلبها است برای آنانکه در جستجوی اطمینان هستند این تعالیم مانند چشمه ای است در بیابانی بی انتها پس از سرگردانی بسیار "

مدتها آرزوی ملکه ماری این بود که شخصا اماکن مقدسه گوه گومل را زیارت نماید و با حضرت ولی مقدس امرالله ملاقات کند . در سال ۱۹۳۱ ظاهرا چنین فرصتی پیش آمد و علیا حضرت با دختر کوچکشان بسوی حیفا حرکت کردند به این منظور که آرزوهای قلبی خود را که زیارت هیکلی اطهر حضرت شوقی ربانی و اماکن مقدسه بود بر آورده نمایند ولیکن تقدیر سرنوشت دیگری برای آنان رقم زده بود زیرا با نفوذ غیردوستانه مداخله جوان آنها نتوانستند به مقصود خود نائل شوند ایشان در یک نامه بسیار غم انگیز که به میس مارتاروت در ۲۸ جون ۱۹۳۱ فرستادند چنین مینویسند .

" ایلاتا ومن ازاینکه موانعی بر سر راه ما پیش آمد و نتوانستیم بزیرات اماکن مقدسه و ملاقات حضرت شوقی ربانی نائل گردیم سخت متأسف و ناراحت شدیم . در آن زمان ماناگزیر وارد یک سلسله بحرانهای سخت و ناراحت کننده شده بودیم و کلیه حرکات و اعمال ما ظاهرا بصورت موءدبانه ای تحت کنترل بود و از ما سلب آزادی کرده بودند ولی تجلسی حقیقت در قلب من ابدی است و هرگز فراموش نخواهد شد ولو اینکه زندگی برای من هزاران

رسانیدند و این است ضمن آن نامه :
 " امروز بیش از هر موقع دیگر دنیا باد هشت
 و نوا امنی رو بروست مایند باثبات و استقامت
 بر این امر عظیم دنیا را با پیوند دوستی و
 محبت از این مملکت برهانیم . برای آنانکه
 در جستجوی حقیقت هستند دیانت بهائی
 ستاره ای است که راهنما و الهام بخش آنان
 برای عمیق ترین پژوهشها بجهت اطمنان
 خاطر است . آرزو مند صلح و دوستی برای
 کلیه افراد بش.

۱۹۳۶ ماری

آخرین روزها ، زندگی ملکه نزدیک به انتهایست
 پس از چند ماه بیماری بالاخره در جولای سال
 ۱۹۳۸ ستاره حیات او اقبل نمود و این دنیا
 را با کلیه زنجها و غمهایش پشت سر نهاد
 و بعالم ملکوت که آمیخته با آن عمیقاً فکر کرده
 بود صعود نمود . مراسم تشییع جنازه همانگونه
 که در خور یک ملکه عالیقدر است برگزار گردید .
 ولی که میتواند بگوید که در آن جهان ملائک
 کرویین چگونه از او استقبال میکنند و تنها ملکه
 روی زمین را که به دیانت حضرت بهاء الله
 ایمان آورده است چطور خوش آمد بگویند .
 حضرت ولی قفس امرا لله از طرف کلیسه
 بهائیان جهان عظمت روح او را ستودند و در
 جولای ۱۹۳۸ نامه تسلیت آمیز جهت دختر
 ایشان که در آن زمان ملکه یوگسلاوی بودند
 ارسال فرمودند . ملکه در جواب تلگرافی بدین
 مضمون مشایره کردند :

" تشکر و امتنان بی نهایت مرا به کلیسه
 بهائیان دنیا ابلاغ فرمائید ."
 در مراسم یادبودی که در کلیسای بزرگ
 واشنگتن برگزار گردید بهائیان امریکا و کانادا

نازل فرموده بودند بایشان نشان داده اند
 و علیا حضرت در این شرفیابی در باره یکی از
 همبازیهای دوره کودکی خود که در آن موقع
 مقیم عکا بود صحبت کردند و اظهار داشتند
 که این دوست عزیز عکسهای زیبایی از اراضی
 مقدسه حيفا و عکا برای من فرستاده است و
 بعهده ها این دوست ملکه که " لیلیان ملک
 نیل (۱) " نام داشت نامه را که ملکه در
 همان زمان برای او فرستاده بود بدین مضمون
 به چاپ رسانید .

" لیلیان عزیز و کوچک من . باعث کمال
 خوشنودی من گردید که از حال خودت و اینکه
 در حيفا در جوار بقاع متبرکه ساکنی و تونیز
 چون من از پیروان حضرت بهاء الله هستی
 برای من نوشته بودی آنچه بیشتر برای من
 جالب بود این است که تو در آن بیت مخصوص
 زندگی میکنی و من از دور میتوانم حدس بزنم
 که یک معلم انگلیسی که آنقدر بگل کاری علاقمند
 است چه باغچه زیبایی با آب و هوای شرقی
 برای خود فراهم کرده است و با دقت کلیسه
 عکسبائی را که فرستاده بودی ملاحظه کردم
 مخصوصاً حاشیه قسمت جنوب شرقی باغچه
 بی نهایت جالب بود و مرا بیاد روزهایی که
 در مالتا (۲) گذرانیده بودیم انداخت . وقتی
 که به هبیت عطیسی که بتوروی آورده و ساکن
 آن بیت مبارکی که از جهاتی بستگی بوجود
 اقدس اعلی داشته فکر میکنم غرق در سرور
 و شادی میشوم "

چند روز بعد نیز ملکه آخرین سند وفاداری
 و خضوع خود را برای مجله عالم بهائی
 فرستادند . آنان نیز در سال ۱۹۳۶ در جلد
 چهارم عین دستخط ملکه را به چاپ

و نیروی دریائی امریکا بسرپرستی شخص (کوردل هال) (۳) وزیر امور خارجه امریکا بود ذکر نمود در وسط سالن کلیسا در مقابل محراب دسته گل زیبایی که بخط درشت روی آن نوشته بود " از طرف دوستان بهائی امریکا " و در حدود ۱۰ پا طول آن بود و نه ستاره زیبا آنرا تزئین کرده بود قرار گرفته بود .

این جلسه در نهایت ابهت و جلال با ذکر نعوت آن بزرگوار پایان رسید و باشد که در آینده زمانی که نبوات انجیل در جلوی دیده همگان عیان شود و جستجو کنندگان و گمراهان در ظل کلمه الهی درآیند و پادشاهان تاجهای خود را نثار خاک او کنند آنزمان زائرین حصول مقامش در دارالاثار قطعه جواهر قیمتی و زیبای اهداث ملکه ماری اولین ملکه دنیا که این دیانت را شناخت و ایمان آورد ببینند و نام او را زمزمه کنند .

انتهی

دسته گلهای زیبایی بعنوان بزرگداشت و ادای احترام نسبت به آن مظهر ایمان و وفا ارسال داشتند .

.....

در ۲۵ جولای ۱۹۳۹ بمناسبت سالروز درگذشت ملکه رومانی جلسه یادبودی در کلیسای بزرگ واشنگتن منعقد گردید و در کلیسای بیت اللحم در واشنگتن نیز در همین روز احتفال عظیمی بخاطر روح ملکه محبوب و شجاعی که نامش همواره در تاریخ عالم خواهد درخشید برپا شد در این جلسه که وزیر خارجه رومانی (رادواریسک) (۱) ایراد کرده بود دکتر (آنسون فلیز) (۲) اسقف عالیقدر کلیسای مذکور سخنرانی جالبی ایراد کرد از شخصیتهای برجسته سیاسی حاضر در جلسه میتوان وزیرای خارجه ایتالیا - فرانسه - انگلیس و نمایندگان سیاسی کلیه ممالک اروپائی و هیئت نمایندگی ایالات متحده امریکا را که شامل نمایندگان ارتش

آفتاب همچو صبح بهار معطر است

دکائی بیضائی

زلف است یاکه توده ای از مشک و عنبر است
روی جهانفروز تو یا مهر انور است
شب برکشیده برده برخسار آفتاب
یا روز در سیاهی مطلق مستر است
عود است بر نهاده بر آتش مگر که باز
آفتاب همچو صبح بهاری معطر است
یا از خلال ابر سیاه مهر دلفروز
بنموده است چهره که گیتی مژر است
ساقی بیار باده که از لطف کار ساز
عیش مدام خاطر ما را مقرر است
هر صبحدم که مهر بر آید ز خاوران
ما را نگاه بر رخ آن مهر خاور است
هر شامگه که ماه کند جلوه در سپهر
روشن و شاق خاطر از آن ماه مظر است
مرغ سحر بنغمه و گل خنده زن بشاخ
بیک نشاط بر در و دلدار در بر است
آری چو دل بصحبت دلدار یافت کام
ما را ز زهدگی چه تمنای دیگر است
گوتن برنج باشد و گودهر کینه تسوز
غم نیست تا که جان ببهشت صفا در است
جایی فشانند دور جهانم که از انهر
جانبخش تر ز چشمه فیاض کونر است
آن بر تو از عنایت عشق بسینه تافست
کز روشنی ز شمشعه * طور بر تر است



هر شب بطوف جان من آیند قدسیان
کاینجا نشانی از غم آن یار دلبر است
بر آسمان برند مرا روشنای چرخ
کاینجا مقام خاک نشینان آن در است
شادم که داد دست جهانم بملک عشق
آنخط بندگی که ز شاهی فراتر است
بشناختم نخست خود آنکه خدای خویش
آری اثر دلیل وجود موثر است
در یافتنم که نوع بشر را به زندگی
تا شادمان زید چه ره و رسم در خور است
در حیرتم که از چه گروهی غرور مند
نه رویشان بخلق و نه دلشان بداور است
بندارشان بقای خود است و فتنای غیر
کردارشان ز معنی گفتار ظاهر است
گوئی جز این دو مشت ز خود بیخبر بدهر
بر دیگران نه حق حیاتی مقدر است
یزدان تفاوتی ننهاده است خلقت را
گفت آنکه متقی تر او محترم تر است
بر چرخ بای مینهد انسان بدست علم
اما وجود خالق علمش نه باور است
با آنکه نیک مینگرد چرخ و بر و بحر
ماهی صفت بیحر طبیعت شناس است
و اجزاء کائنات ز ذرات تا کسرات
یکرویه شان بحکم قضا سر بچنبر است
و آنکه خود این طبیعت بر ترز جملسه را
بیند که بی اراده و ادراک یکسر است
و انروشنان ثابت و سیار هر یکی
در سیر خویش فاقد احساس و مشعر است
چون لحظه ای بدیده انصاف بنگرد
اذعان کند که سائقشان اصل دیگر است
و ان جز خدای قادر فرد علیم نیست
آنکو بوصف حضرت او عقل مضطر است
زین داستان زلف نکائی ببند لب
کاین قصه را نه وصف و بیان تو در خور است

نامه تاریخی

هو الحی القیوم

روحی لالطافکم الفداء * مکتوب آن محبوب که بتاریخ
۱۴ ربیع الاول ۱۳۳۰ معلّم بود وصول یافت و از اول الی آخر
بدقت تلاوت شد و درمسأله ای که پرسیده بودید تحقق رفت
اینک با ضعف چشم و درد دست و ضیق النفس و امراض و اشغال
اخری جواب معروض میدارم .

ولکن قبل از عرض جواب این مسأله را باید معروض دارم که آن
حضرت اشارتی به اختلاف احباب بسبب اختلاف تفاسیر مفسرین
و نتایج وخیمه * آن فرموده بودند و این بغایت سبب ^{عجیب} شد چه
معلوم گشت که بعضی هنوز در رتبه دون بلوغ واقف هستند . زیرا
مبین کتاب و حاکم سماوی فیما مختلف فیہ الاحزاب حضرت
مولی الوری ارواحنا له الفداء است که حکم محکم فصل الخطاب
بین الحق و الباطل است " ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتب
الی الفرع المشعب من هذا الاصل القديم " و امروز اگر چه
بیلاذ غرب توجه و مسافرت فرموده اند بحمدالله سبیل ~~مختص~~
است و استفسار ممکن و طلب حق بنهایت سهل دیگر اختلاف
چه سبب دارد . و اما تفاسیر سایر مفسرین منوط بشواهد و ادله
و براهین است اگر مخالف صریح و نص ما صدر من القلم الاقدس
نباشد والا ساقط است .

اما اصل سوء ال که مقصود از بشارت وارده در عدد ۱۵
بعمد از اصحاب (۱۸) سفر تورات متنی که خداوند تبارک و تعالی
امر فرموده است بنی اسرائیل بوجوب اطاعت پیغمبری که از میسان

برادران ایشان مبعوث خواهد فرمود ایا حضرت مسیح له الجدد ویا حضرت رسول علیه السلام است و موجب اشکال در تفسیر بحضرت رسول دو دلیل است (دلیل اول) اینکه حضرت عیسی علیه السلام فرموده اند که (موسی در حق بن نوشت) و اگر عبارت باب (۱۸) تورات متنیسی بحضرت رسول تفسیر شود عبارتی دیگر نیست در تورات که بر ظهور حضرت عیسی منطبق گردد و لذا باید گفت که آن حضرت مسیح موعود نبوده اند و این الحیاذ بالله موجب تکذیب آن حضرت است . (دلیل ثانی) اینکه لوقا در کتاب (اعمال رسل) در عدد ۲۲ الی ۲۴ نوشته است که این بشارت موسی علیه السلام در اصحاح ۱۸ تورات تنبیه مبشر بظهور حضرت مسیح علیه السلام است .

اما جلوب از دلیل اول اینست که جمعی از اهل تحقیق معتقدند که در تورات مقدس بشارت جمیع ظهورات الهیه مخصوص است از ظهور حضرت مسیح له الجدد الی الیوم الغتیب و قیام وجه الله الابهی ولی ظهور حضرت مسیح بعبارت (رب) با اشارت بتثبیت و تفریق آل اسرائیل . و ظهور حضرت رسول علیه السلام بظهور (نبی) و مسئولیت آل اسرائیل و بشارت بظهور جمال ابهی عز اسمه الاعلی بظهور الله و نزول الرب با اشعار بسعادت و رجعت آل اسرائیل و سکونت در ارض مقدس بعزت ابدیه و سعادت دائمیه .

و جمیع ادوار مذکوره که بنهایت اختصار عرض شد از اول قیام موسی و کیفیت نجات دادن آل اسرائیل و بعد مفرور شدن ایشان و ظهور حضرت عیسی و تفرق آل اسرائیل و طول زمان له تحلن و بلیسات این قوم مقدس الی یوم الله و ظهور مظهر امرالله و خلاصی آل اسرائیل در آن کلمات مبارکه سلویه که باسم " نشید " در باب ۳۲ تورات متنی محفوظ است ذکر شده است در غایت لطیف و بلاغت اگر نفسی را قوه مدرکه عالییه باشد .

و حضرت موسی ارواحنا فداء این کلمات مبارکه را بصورت نشید یعنی شعر نازل فرمود الی اسرائیل آنکه بنی اسرائیل آنرا حفظ کنند و بخوانند شاید ملائقت معنی شوند و دریابند و نه اینکه آل اسرائیل نفهمیدند بل ندیدم نفسی الی الحال ملتفت شده باشد و به مضامین آن استشهاد نماید و اگر این عبد را سلامت و فراغت بود این نشید مبارک را شرح می نمودم و کذاک تفسیری بر رساله ثانیه آن تلمیح مبارک مقبول بطرس رسول مینوشتم تا اهل ادراک دریابند که جمیع حالات آل اسرائیل بر آن رسول عظیم جلیل از وفات او الی یومنا هدا مکشوف ~~چنانکه~~ جمیع ادوار ایام امت عظیمه مسیحیه مانند صفحه ای در مقابل نظر بطرس رسول موضوع و در ضمیر منیرش مشهود بوده است و ذلك فضل الله یو تیه من یشا .

مثلا نظر فرمائید در عدد ۱۸ از همین نشید مبارک که آل اسرائیل را مخاطب داشته میفرماید " الصخر الذی ولدك تركته و نسیت الله الذی ابداك " یعنی آن صخره صفا و جبل شامخ که ترا تولید نمود و گذاشتی و خداوندی که ترا از اول ایجاد فرمود فراموش کردی " فرأی الرب و رزل من الغیظ بنیه و بناته " یعنی خداوند چون این را دید از خشم و غیظ دختران و پسران خود را مرزول و خوار فرمود و گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید . در این کلمات تامات مقصود از رب حضرت مسیح است که بظهور آن حضرت ابواب ذلت و تفرقت بر بنی اسرائیل گشوده شد و وجه الهی از ایشان پوشیده گشت یعنی پیغمبری بعد از حضرت عیسی بر ایشان مبعوث

نگشت و کلام الهی بر آنها نزول نیافت و بریشانی و بی سامانی ایشان روز بروز ازدیاد یافت .
و گمان نفرمائید که هر کسی معانی بشارات کتب سماوی را تواند فهمید و رموز و استعارات انبیاء را
تواند دریافت . اگر هر نفسی کلمات سماویه را میفهمید این همه اختلاف حاصل نمیشد . علمای آل
اسرائیل یا کهنه از ذریه انبیاء بودند بهمین بشارات حضرت مسیح را رد کردند و علمای مسیحی
باین بشارات استدلال بحقیقت ظهور مسیح مینمایند آیا این اعظم برهان بر صعوبت فهم کلمات انبیاء
نیست . و نه تنها این اختلاف فهم در علمای یهود و نصاری ظهور نموده بل در نفس علمای اروپا
این اختلاف فهم ظاهر شد و موجب مناظرات و اختلافات کبیره گشت . در قرن ۱۶ مسیحی دو فیلسوف
بررگ و عالم کبیر از مفسرین تورات اختلاف نمودند یکی سعی بود با سم (هیوگو کروتیوس) و ثانی
(یوحنا کوکسیوس) کروتیوس میگفت جمیع بشارات تورات قبل از ظهور عیسی له الجمد تمام شد و
استدلالات حواریین در اناجیل از قبیل رمز و تأویل بود که بزور به مسیح بستند . و کوکسیوس میگفت
جمیع آنچه در تورات و رسائل انبیاء است خبر ظهور مسیح است و آثار اعمال صادره از آنحضرت
و مسیحیان دو حزب شدند نیبی بکروتیوس ملحق شدند و نیم دیگر بکوکسیوس و الی الحال ایسین
اختلاف باقی است .

و اما (دلیل ثانی) که لوقا در کتاب اعمال حواریین نوشته است از قول بطرس رسول که فرمود قول
موسی علیه السلام که خداوند از میان برادران شما پیغمبری مثل موسی بمعوت خواهد فرمود مقصود
بشارات بظهور حضرت مسیح له الجمد است . جواب آن اینست که علما در مقام کتاب انجیل اختلاف
نموده اند بعضی خاصه اگلیروس متفقند بر اینکه تلامذه آن حضرت خاصه کتاب انجیل ملهم
و معصوم از خطا بوده اند و بعضی دیگر خاصه فلاسفه معتقدند که ایشان ملهم نبوده اند
بل حکمشان حکم سایر بشر است و لکن آنچه این عبد عرض میکند اینست که لوقا خود ننوشت
است که ملهم است و از حضرت مسیح هم سندی در میان نیست که او ملهم بوده و خطا نینمایند
و اگر در تصرفات اجیال اولی در کتب رسول و ترجمه مترجمین آنها دقت شود صحت این گونه دلائل
محتاج به بحث و تدقیق گردد و اعتمادی بر این ترجمه باید و تدقیق و فحص باقی نماند و لوقا
تلمیذ بولس رسول بود و خسود خدمت حضرت عیسی له الجمد مشرف نگشت و لذا حکم
او حکم تابعین است در دوره اسلام و اینکه فیما بین قوم حق ظهور پیغمبری معهود بود
از عدد ۱۹ ببعد از باب اول انجیل یوحنا معلوم میشود که برسیدند حضرت یحیی علیه السلام
که توثی مسیح گفت نه برسیدند توثی ایلیا گفت نه گفتند پس تو کیستی توثی پیغمبر گفت نه
و این صریح است در اینکه قوم منتظر مسیح و یا پیغمبری بودند .

بازی مجال مکتوب بغایت محدود است و زیاده وقت و محل باقی نیست و در ختام از حضرت مولی -
الانام مسألت مینمایم که آن محبوب و جمیع احباء را بعزت و صحت و سلامت مبارک فرماید زیرا که
اوست کریم و رحیم .

در یوم ۲۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۰ قلعی گردید

ابوالفضل



جشن بین المللی جوانان بهائی مریم آباد یزد - سال ۱۳۵ بدیع

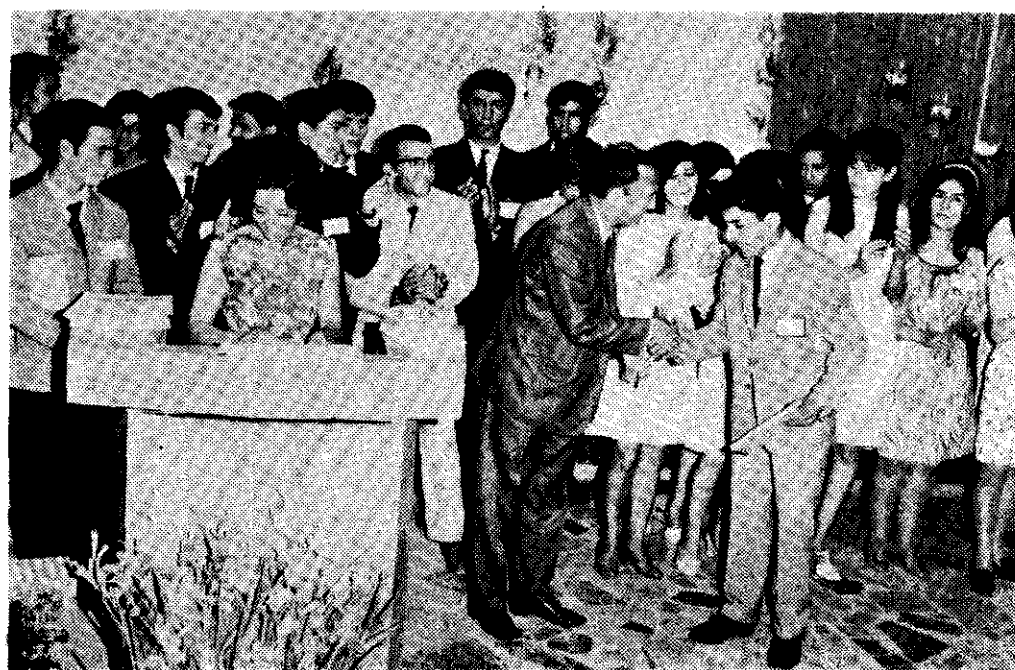


هجدهمین کانوشن ملی جوانان بهائی ایران - ۱۳۴ بدیع



مراسم جشن پایان کلاس یکماهه تبلیغی طهران

تیرماه ۱۳۴۲



دوستی از دیار غرب

باهره ژوبین

بامکاری ع. صادقیان

رشته هنرهای زیبا و شوهرش در رشته پزشکی از همین دانشگاه فارغ التحصیل شده اند . خانم مک کنتی سه سال در کانادا مخبر روزنامه بوده و ضمناً به دانشجویان خارجی که برای تحصیل به کانادا میرفته اند زبان انگلیسی تدریس میکرده اند . در همان ایام بود که از طلوع شمس حقیقت اطلاع یافتند و بعد از پنج سال مطالعه درباره این ظهور اعظم به سرچشمه ایقان واصل شدند . خانم مک کنتی پس از ایمان در تشکیلات مختلف امری بخدمت پرداختند و در ژانویه ۱۹۶۵ که برای زیارت اعتاب مقدسه به ارض اقدس رفته بودند اطلاع پیدا کردند که بعصوت هیئت معاونت ایادی امرالله در نیم کره غربی منصوب گردیده اند . خانم مک کنتی دارای دو فرزند " یک پسر و یک دختر " بنام " جکی " و " مری آن " میباشند که به ترتیب ۱۲ و ۱۱ ساله میباشند . قبلا شنیده بودیم که ایشان قرار است بسمت مخبر مجله معروف (ابونی Ebony) که معتبرترین مجله مخصوص سیاهان است و بخرج این مجله به کنفرانس گامبالا بروند از ایشان

عصر یکی از روزهای زیبای پاییز طهران باتفاق همکار خود " خانم ژوبین " بدیدار خانم " بت مک کنتی " Mrs. Beth Mc Keny رفتیم . در آن موقع فکرمی کردم خانمی را که بعنوان " عضو هیئت معاونت ایادی امرالله در نیم کره غربی " ملاقات میکنیم اینقدر جوان و شاداب باشد . ایشان که خانمی زیبا و بلند بالا بودند با تبسم شیرینی که بر لب داشتند تا مقابل آسانسور به استقبال ما آمدند و ما را به اطباق خود هدایت کردند .

در اوائل پاییز سال ۴۶ خانم " بت مک کنتی " باتفاق خانم " نانسی جوردن " Mrs. Nancy Jordan بایران آمدند و طی اقامت کوتاه خود سفری به اصفهان و شیراز کردند و به زیارت بیت مبارک و سایر اماکن متبرکه نائل شدند .

خانم " مک کنتی " و شوهرشان " دکتر مک کنتی " که وی نیز مؤمن به امر مبارک است هر دو در کانادا متولد شده اند و در همان کشور نشو و نما یافته و به تحصیل پرداخته اند . خانم مک کنتی از دانشگاه Manitalia در

سو ال کردیم انتخاب شما بعنوان مخبر مجله ابونی به چه نحو بوده است؟

جواب دادند من يك مخبر آزاد هستم و بسرلی مجلات مختلف امریکا مقاله و خبر تهیه میکنم در مسافرتهاى تبلیغی که به ایالات جنوبی امریکا بمنظور ابلاغ کلمه الله به سیاه پوستان امریکا کرده بودم برای اولین بار با مجله ابونی که مخصوص سیاه پوستان است تماس گرفتم و وقتی مدیر مجله مزبور از تعالیم دیانت بهائی مطلع شد در صدد برآمد مقاله ای درباره امر بهائیتی تهیه و منتشر نماید. برای تهیه و تنظیم این مقاله به افراد مختلف مراجعه نمودم. اولین کسی که بایشان مراجعه شد جناب (امسوز گیسون) عضو کونین بیت العدل اعظم بودند بدین ترتیب مجله مزبور شماره مخصوص همراه با مطالب و عکسهای جالب و مفصلی درباره امر بهائی منتشر کرد که در معرفی امر مبارک به سیاه پوستان جهان بسیار مؤثر بود. عکاس مجله و خانمش که برای گرفتن اطلاعات بمنزل ماى آمدند موء من شدند. خانم مک کنتی افزودند:

در تابستان امسال پس از دعا و مناجات باستان الهی با ناشر مجله (ابونی) ملاقات کردم و تشکیل کنفرانس کامیالا را به او اطلاع دادم و پیشنهاد کردم که بسمت مخبر مجله مزبور باین کنفرانس بروم و مقاله ای تهیه کنم. ناشر مجله گهست در این باره مطالعه کرده نتیجه را به اطلاع خواهم رساند. دو هفته بعد يك بلیط دوسره هواپیما از طرف مجله (ابونی) برای من فرستاده شد. قرار شد چند روز قبل از شروع کنفرانس عکاس مجله به کامیالا بیاید تا به اتفاق مقاله و عکسهای لازم از کنفرانس کامیالا تهیه شود خانم مک کنتی در حالی که از خوشحالی تبسمی بر لب داشت گفت " می بینید که همه دست بدست هم می دهند تا نقشه الهی پیش رود "

از ایشان پرسیدیم اکنون که عازم افریقا هستید چه احساساتی نسبت به سیاه پوستان دارید؟ جواب دادند من با سیاه پوستان بیگانگی نیستم. در سال ۱۹۶۳ بیشتر خدمات تبلیغی خود را بین سیاه پوستان جنوب امریکا انجام داده ام و در آنها استعداد فراوان برای درک عظمت امر الهی یافته ام. چند ماه قبل از اتمام نقشه ده ساله مدتی بین مردمی که به گناه رنگ پوستان همه کس جز حضرت بهاء الله آنان را نادیده گرفته اند زندگی کردم و با موافقت شوهرم در محله سیاه پوستان شیکاگو آپارتمانی اجاره نموده و هم خود را صرف آشنائی با دانشجویان افریقائی که برای تحصیل با امریکا آمده بودند کردم. در خانه ما هر شب بیوت تبلیغی Fireside تشکیل میشد و جلسات یکشنبه را که پر جمعیت بود شوهرم اداره میکرد. طی چند ماه به آمادگی فراوان سیاه پوستان برای قبول امر بهائی پی بردیم و نتایج درخشانی از این کاربردست آوردیم که یکی از آن تبلیغ نه نفر از سیاه پوستان بود.

در سال ۱۹۶۵ برای مدت دو ماه سفر تبلیغی به افریقا کردم و با افراد بهائی و غیر بهائی افریقا آشنا شدم اکنون مثل اینست که به خانه خود و در میان خویشاوندان خود باز میگردم.

من خاطرات خوشی از افریقا دارم يك بسار در حین مسافرت به دهگده ای رسیدم خانمی مرابه گلبه گلی خود دعوت کرد در میان گلبه آتش افروخته بودند و این گلبه منفذی برای خروج دود نداشت. آن خانم و بچه هایش در دور آتش روی زمین نشسته بودند و شکم هایشان در اثر کمبود غذا آماس کرده بود. شام آنسان مقداری ذرت بود که روی آتش سرخ میکردند یکی از ذرتها را برداشت و من تعارف کسر د

باو حالی کردم که غذا خورده ام اما اصرار کرد که چون مهمان آنها هستم باید حتما غذا بخوم ناچار اطاعت کردم و به احترام آنها کمی ذرت بوداده خوردم و بقیه را به بچه ها که آن ذرت تمام غذایشانرا تشکیل میداد دادم . من به آنها برای تبلیغ نرفتم بلکه از این سه راه پوستان سفید دل درس صفا و صمیمیت و خلوص و محبت و روحانیت آموختم .

از ایشان سوء ال شد در ریزتاری که بسرای مجله (ابونی) تهیه خواهید کرد چه مطالبی را در آن منعکس خواهید نمود ؟

جواب دادند از خودم چیزی در این مقاله نی نوشتم بلکه شواهدی از محبت و یگانگی و تحقق وحدت عالم انسانی خواهم آورد و اضافه خواهم کرد که امروز اجرای تعالیم حضرت بهاء الله مخصوص بهائیان نیست بلکه تمام عالم میتوانند از این داری معجز آسا استفاد نمایند .

یکی دو سوء ال هم درباره ایران از ایشان کردیم اولی این بود نظر شما قبل از آمدن به ایران چه بود و کشور ما را چگونه جانشی میدانستید ؟

با حرارت مخصوصی جواب دادند ایران وطن دوم ماست بهائیان مخرب زمین کشور ایران را تقدیس مینمایند . من با ایران و ایرانیان آشنائی کامل دارم تاریخ نبیل را مطالعه کرده ام و دوستان ایرانی فراوان دارم در این دو سال و نیم اخیر که در اثر تائیدات الهیه بعضویت هیئت معاونت انتخاب شده ام آشنائی بسا ایادی امرالله جناب خادم و استفاده از محضر ایشان مرا در شناسائی ایران کمک فراوان نموده است بنابراین من به ایران به چشم یک کشور خارجی نگاه نمیکنم بلکه آنها وطن دوم خود میباشم و آرزومند ترقی و تعالی

مردمانش هستم . سوء ال دیگر ما این بود در مسافرتی که به ایران کردید چه چیز بیشتر توجه شما را جلب کرد ؟ جواب دادند در این مسافرت آنچه بیشتر از همه برای ما جالب بود زیارت اماکن متبرکه طهران و شیراز و اصفهان بود و حالات روحانی که در آن اماکن مقدسه به من دست داد چون منبع انوری مرابری خدمت بیشتری آماده کرده است خیلی خوشوقتم که فرصتی دست داد که در جشن فارغ التحصیلی کلاس تبلیغ جوانان شرکت نمودم و با جمعی از دوستان ایران آشنا شدم .

آخرین سوء ال ما این بود که آیا پیای برای احبای ایران دارید ؟

جواب دادند پیای که برای احبای ایران دارم باز گو کردن اهمیت مهاجرت است امروز هیچ خدمتی مانند مهاجرت اهمیت ندارد ما وقتی که بکشور دیگری مهاجرت می نمائیم با افسران محبت واقعی نسبت به دیگران میتوانیم آنها را به اصل وحدت عالم انسانی معتقد سازیم . اگر آنطور که وظیفه ماست نسبت به یکدیگر رفتار کنیم میتوانیم مردم را برای قبول پیغام الهی آماده سازیم .

جوانان عزیز بهائی باید این همت و شجاعت را داشته باشند که در زندگی برای خود اهداف عالی تعیین کنند و مجاهدت نمایند تا با تأییدات الهیه بآن اهداف برسند .

از غزلیات استاد سلمانی

بر دامن تو گر تبسود دست رس مرا
اشک روان و ناله جانسوز بس مرا

خواهم که در هوای تو بال و پری زتم
صیاد بسته است ره از پیش و پس مرا

ای عندلیب صحبت دیدار گل ترا
هجر حبیب و زاری کج قفس مرا

ای کاروان کعبه مقصود همتی
باشد همیشه گوش بیاتگ جرس مرا

ننوشته ماند شرح فراق بخت
ای کاش مانده بود به تن یک نفس مرا

دارد همای عشق تو تا سایه بر سرم
باشد جهان و خلق جهان چون مگر مرا

هر کس برد به پیش کسی التجا و من
بیش بها برم که جز او نیست کس مرا



صفحه‌ای از دفتر خاطرات

نصرت‌الله محمدحسینی

غروب شنبه ۸ آبان سال ۱۳۳۳
منزل آقای خراسانی خلیبیلان
امیریه .
امشب جمعی از احباب حضور
داشتند و نفر مبتدی داشتیم
که زود رفتند فرصتی بود که از
حضور فاضل استفاده کنیم . . .
فرمودند در سال ۱۲۹۸ هجری
قمری یعنی ۱۱ سال قبل از
صعود جمال مبارک در بابیل
متولد شدم پدرم با احباب
بسیار حشر داشت شاید هم
مؤمن بود ولی نماز سلطانی
می خواند يك آخوند باسوادی
بود از احباب در بابل که ابوی
بنده به ایشان ارادت داشت
در بابل در مدرسه اصول عربی
وفقه و معانی و بیان را خواندم
و آن آخوند بهائی به من مشق
خط میداد چند دفعه در سن
۸ یا ۹ سالگی میخواست مرا
تبلیغ نماید يك دفعه گفتم

منائید و از نلت ننگ مداریسد
قسم بجمال که کل را از تراب
خلق نمودم و البته بخساک
راجح فرمایم "
در میان برگهای دفتر خاطرات
نقش چهره هائی جاودانه است
که جز عشق به جمال الهی
و خدمت به نوع انسانی بویژه
یاران رحمانی شعاری برجبین
منیرشان منقوش نگشته است .
از چهره هائی که هرگز فراموش
نمیشوند میرزا اسدالله فاضل
مازندرانی را میتوان نام برد .
شیفتگان وی از بهائی و غیره
بهائی فراوانند هر دقیقه در
محضرش چنان دلنشین بود
که آنی فراموش نمیشود . در زیر
صفحه‌ای از دفتر خاطراتم را که
مربوط به یکی از جلسات تبلیغی
فاضل است جهت سرور و بهجت
خاطر دوستان عزیزم عینا نقل
میکم :

نگارنده خاطرات تلخ و شیرین
زندگی خویش را چو بی بسیاری
کسان بطور خلاصه در دفتری
جد آگانه مینویسد و هرگاه که
به صفحاتش نظری می افکند
گذر عمر و ناپایداری سسرای
سپنجی را بیشتر در می یابد
و به چشم سروجان مبینند
که لحظه ها چه زود میگذرند
و حوادث تلخ و شیرین سپری
میگردند و چگونه بفرموده -
حضرت محبوب در کلمات مبارکه "
مگونه " در فقر اضطراب نشاید
و در غنا اطمینان نیاید هر
فقری را غنا در پی و هر غنا را
فنا از عقب و لکن فقر از ماسوی
الله نعمتی است بزرگ . . . "
و بیاد بیان جمال جانسان
در همین صحیفه ملکوتی
می افتد که میفرماید " ای برادران
با یکدیگر مدارا نمائید و از دنیا
دل بردارید بعزت افتخار

<p>داشت یا خیر بی اختیار بهیاد بیان مبارك افتادم که فرمودند "با تو هستم نگران مباش" بعدها شنیدم عده ای از احباب را در کشورهای مجاور توقیف کرده و کتب و اموالشان را از بین برده اند ... (۱)</p>	<p>ایجاد صلح و وحدت و تساوی حقوق آدمیان در جهان کوشش میکند و ۶۰ سال در زندان بوده است افسر روسی در صندوق رابست و فوراً اجازه عبور مراداد ندانستم عکس حضرت عبدالبها چه تأثیری در روی داشت و آیا سابقه ارادتی به آن حضرت</p>	<p>ناگهان چشم افسر روسی به عکس حضرت عبدالبها افتاد کسه به سقف صندوق از داخل در قابی کوبیده بودم لحظه ای چند به عکس مبارك خیره شد و سپس گفت این شخص کیست گفتم پدر من است از مصلحین و بزرگان عالم است که جهت</p>
--	--	--

۱ - مطالب فوق بنحو مفصل تری در جلد هشتم کتاب ظهور الحق که تا کنون طبع نشده در ضمن شرح حال خود جناب فاضل مازندرانی و واقعات مربوط به شهر بابل مذکور گشته است .

حواله تلگرافی

وقتی یکی از مأمورین عثمانی در عکا در سر هوای اخذ وجه هنگفتی را داشته و همه نوع تضییقات فراهم مینموده است تا وقتی هیکل مبارك جمال قدم را بسرايه حكومتی میطلبند و بنای تهدید را میگذارد بحسدی که عرصه را بر وجود مبارك تنگ مینماید . در این حالت به نماز قیام میفرمایند و پس از ادای نماز او را به نزد يك می طلبند و غفلتاً يك سیلی بسیار محکم جانانه بر بنا گوشش مینوازند و میفرمایند حواله تلگرافی فرستادم و از درب سرایه بیرون تشریف میآورند . از این رفتار مبارك آن بیچاره بکلی مرعوب مانند يك مجسمه بیروح حیران میایستد . از قضا همان شب تلگراف عزل و احضارش از باب عالی میرسد . شبانه بدرب خانه مبارك میآید بیای مبارك می افتد رجای غفو و طلب تائید مینماید .

از بیانات شفاهی حضرت عبدالبها

(نقل از خاطرات نه ساله)

درجه بان بهائی

آیا شنیده اید :

که در یکی از دانشگاهها يك جوان بهائی که بجمعیت وابسته به ملل متحد ملحق گردیده بلافاصله بنماینده کی از طرف جمعیت مذکور در کمیسیون فرعی حقوق بشر اختلاس و بیست منشی این کمیسیون منسوب شده است و پس از حضور در جلسه کمیسیون مشاهده نموده است که ریاست آنسرا نیز يك خانم بهائی از نواحی مجاور عهده دار است .

که یکی از احباء پس از قبول عضویت در يك کمیته اجرائی حقوق بشر بیست ریاست یکی از کمیسیون های فرعی این کمیته و همچنین ریاست يك شورای بین المللی ذی نفوذی برگزیده شده و موفق گردیده است امرالله را در میان متجاوز از یکصد نفر از نمایندگان سازمانهای مختلف ابلاغ نماید و از او دعوت شده است که در پنج شهر مختلف در مجامع مذهبی و سایر اجتماعات در باره امر بهائی صحبت کند .

که معمار مشرق الانکار پاناما بسبب تهیه پروژه ساختمان این معبد شهرت و معروفیت زیادی در جرائد مختلفه انگلستان کسب نموده و از این راه موجب اشتهار و انتشار امرالله گردیده است .

که یکی از محافل روحانی محلی پس از برگزاری جلسه ای که بسیار موفقیت آمیز بوده از مضمون خبری که در این باره در یکی از جرائد درج شده چنان ناراضی بوده است که بخرج محفل گزارش ۸۰۰ کلمه ای دیگری با عناوین و مطالبی جالب توجه در روزنامه منتشر ساخته و جریان جلسه را کما هو حقیقه منعکس نموده است .

که یکی از امام الرحمن برای اینکه بتواند در اعلان عمومی امرالله شرکت نماید بعضویت سازمان حمایت از بیماران سرطانی و جمعیت بانوان شهر خود درآمده و فرصتهای بیشماری باو داده شده است که امرالله رابطو خصوص و در مجامع عمومی ابلاغ نماید .

که یکی از مهاجرین منفرد تصمیم داشته است در یکی از جرائد محلی اعلاناتی در خصوص امر منتشر نماید لکن اداره روزنامه از درج مطالب او خودداری و کجا جواب داده است که " درج چنین

مطالبی با خط مشی و سیاست این روزنامه مغایر است " و اکنون این امتناع اداره روزنامه بعنوان نقض یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر در دست تعقیب میباشد .

که همین جوان مهاجر که مشاهده نموده است در کتابخانه های شهر خود بعضی از کتب امری را جزو کتب سایر فرق مذهبی قلمداد نموده اند متحد المالیکه کتابخانه های مجلسی ارمنا و فهرست صحیح کتب امری را در اختیار آنان گذاشته است .

که همین جوان فعال در تشکیل جمعیت وابسته به ملل متحد و کمیته فرعی حفاظت دائمی از حقوق بشر " در شهر خود نقش موثری داشته است .

که احبای زلانندنی برای اعلان عمومی امرالله در یکی از شهرها ناحیه وسیعی را بنسب بهائیان درختکاری نموده و در مراسم آن شهردار از این اقدام یاران قدر دانی نموده و هدف دیانت بهائی را که اتحاد اینها انسان میباشد ستوده است .

سجیت الله بمثابه روح است و هیکل آفاق مانند جسم ناتوان چون آن روح
در این جسد سریان نماید زنده و برازنده و تر و تازه گردد .

.....

نفس آتشی است که صد هزار خرمن وجود علمای دانشمند را سوخته
و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را بخورد نموده .

.....

تکمیل نفس در این دور منوط به ریاضت و خلوت و منزلت نه بلکه به انقطاع
و انجذاب و اخلاق رحمانی و تحصیل معارف ربانی و تحسین اطوار
و تزئین قلب بنفحات رب الاسرار بوده و خوراک بود .

.....

اگر در انسان قوای رحمانیه که عین کمال است بر قوای شیطانیه که عین
نقص است غالب شود اشرف موجودات است .

(از بیانات مبارکه حضرت عبدالبها *)

شجر سرخ شهید

همزمان با کنفرانس بین القارات شیکاگو که در اکتوبر سال گذشته برگزار شد نمایشگاهی از آثار نقاشی "مارک تویی" هنرمند معروف بهائی در دانشگاه روزولت شیکاگو با مساعی محفل روحانی ملی بهائیان امریکا و همکاری شورای هنری دانشگاه مذکور برپا گردید .

این نمایشگاه یکی از چهار نمایشگاهی بود که در این اواخر از آثار نقاشی تویی که از کلکسیون پر ارزش جویس اند آرتردال انتخاب شده بود تشکیل میگردد ، در میان تابلوهای نقاشی که در این نمایشگاه بمعرض تماشای هنردوستان گذاشته شده بود اثری بنام " شجر سرخ شهید " نظر بینندگان را بخود جلب کرده بود . این تابلورا که تویی در سال ۱۹۴۰ نقاشی کرده بود یکفر از احبای الاسکا بنام فرانسس ل . ولز از او خریداری و در سال ۱۹۵۷ که محفل ملی بهائیان آلاسکا تأسیس شد آنرا بسسه آرشیو ملی آلاسکا تقدیم نمود .

بعدا در سال ۱۹۶۵ مارک تویی شرحی به کمیته ملی آلاسکا نوشت که چون به تابلوی مزبور بسیار علاقمند میباشد حاضر است آنرا ببلخ یکهزار دلار از کمیته خریداری کند . محفل ملی آلاسکا که برای تأمین بودجه سهمیه آلاسکا در خرید اراضی مشرق الاذکار لوگزامبروک (نقطه ای که خانم ولز بآنجا هجرت کرده و در آنجا صعود نمود) احتیاج مبرمی ببول داشت با پیشنهاد مارک تویی موافقت نمود . پس از چندی خانواده دال که برای تکمیل کلکسیون خود نمیتوانستند از این تابلو چشم ببوشند آنرا از تویی خریداری نمودند .

تصویر رنگی تابلوی " شجر سرخ شهید " در صفحه ۱۴ کاتالگ ۴۸ صفحه ای که اداره هنر و معماری دانشگاه استانفورد از آثار نقاشی تویی منتشر نموده طبع شده است . بنا به اظهار مارک تویی این تابلوی نقاشی دارای موضوع و داستان بخصوصی نمیشد و منظور نقاش بیشتر تجسم حالت و محیط صحنه مرگ يك شهید بوده است . در صفحه

۱۲ کاتالگ نمایشگاه متن نامه ای که مارک توی در خصوص این تابلو به خانواده * دال نگاشته چنین درج شده است :

* این تابلو همان حالت درونی خاصی را که از تصویر " تبه زمردین " (۱) احمدس میشود منتها اندکی روشن تر و با زیبایی و گرمی رنگهای سرخ نمایش میدهد . رنگ خاکستری دیوار پشت منظره تابلو را قشنگی بیشتری بخشیده است . در دو طرف دو نفـرا از بهائیان در حالیکه سر تعظیم فرود آورده اند دیده میشوند . در واقع این تابلو عظمت و زیبایی دیانت بهائی را مجسم میسازد"

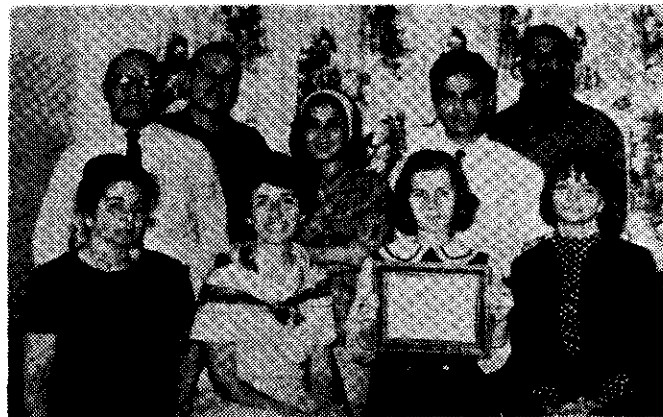
مارک توی که اکنون در بازل یکی از شهرهای سوئیس بسر میبرد بسیاری از آثار هنری خود را در نقاط مختلفه امریکا و اروپا از جمله در نیویورک - سیتل - شیکاگو - ونیز - برن - هانوفر - امستردام و پاریس بمعرض نمایش گذاشته و اولین نقاش امریکائی است که در سال ۱۹۶۱ موزه لوور از آثار او به تنهایی نمایشگاهی ترتیب داده است . این هنرمند مشهور در سال ۱۹۵۶ بدریافت جایزه بین المللی گوگن هایم و در سال ۱۹۵۸ باخذ جایزه اول نقاشی در بیست و چهارمین بینال ونیز مفتخر گردیده است .





وزارت دادگستری و مهاجرت بلیویا طی سند فوق رسمیت
 امر بهائی را مجدداً تأیید نموده اهداف مقدسه دیانت
 بهائی را ستوده و در اجرا این اهداف هرگونه کمک و
 همکاری را نسبت به بهائیان توصیه نموده
 است

ایستاد



اولین محفل روحانی بهائیان آلبانی - کالیفورنیا که در
 رضوان سال ۱۹۶۷ تأسیس گشته است .



نمایندگان از بهائیان نژادهای مختلف قاره استرالیا - گینه جدید - ایرلند -
جدید - جزیره کوك - تونگا - فیجی - مجمع الجزائر سلیمان و مالزی که پس از
اختتام کنفرانس بین القارات سیدنی در مدرسه تابستانه برینبول شرکت نموده اند .



خانم دورا بری يك
نقاش هنرمند بهائی
اهل کالیفرنیا است
که بسبب آثار نقاشی
که بوجود آورده و در
سن یکصد سالگی
موفق به دریافت
بورسی در این رشته
شده درجرايد مورد

تجلیل واقع گردیده است . روزنامه ها او را بعنوان یکی از بهائیان فعال و منقطع که امرالله را تنها مسئله
جدی برای زندگی خود میدانند معرفی نموده اند . در این عکس جناب دیوید روحه عضو محترم بیت العدل اعظم
و قرینه محترمه ایشان نیز مشاهده میشوند .

بیت باینه مشهد

شرح احوال جناب میرزا محمد باقر قائنی

محمد علی ملک خسروی

به قسی که احبای عزیز اطلاع دارند سالنامه جوانان بهائی ایران مربوط به سالهای ۱۲۲ - ۱۲۳ بدیع اخیرا انتشار یافته است .

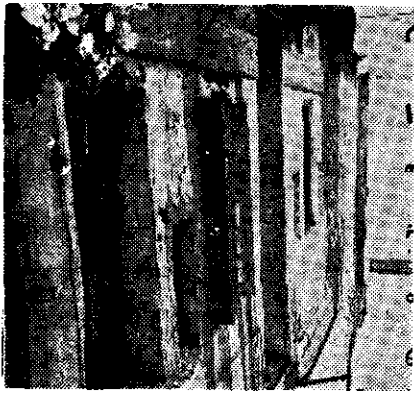
این سالنامه حاوی اخبار و بشارات جامعه جوان ایران و مقالات مفید از دانشندان امر است که مطالعه آنها برای عموم احباء سودمند تواند بود . برای آشنائی خوانندگان آهنگ بدیع بسا مطالب این نشریه ذیلا به نقل یکی از مقالات آن مبادرت مینماید .



میرزا محمد باقر هراتی فقط روابط مکاتبت بسلا ایشان را داشت ولی در مرتبه سوم که اواخر

در اولین سفری که جناب باب الباب از شیراز به خراسان مأمور تبلیغ گردید یکی از مجتهدین خراسان ساکن مشهد که صاحب محراب و منبر و بسیار فاضل و دانشمند بود بنام میرزا محمد باقر قائنی (معروف به هراتی) (۱) تصدیق امر مبارک حضرت نقطه اولی روح ما سواه فداه را نموده و در زمره بابیها محسوب گردیدند و چون جناب ملاحمین (باب الباب) در چند سفر ورود به خراسان بیشتر توجه بشرویه مسقط الرأس اجدادی و خانوادگی خود بسود

(۱) عمه زاده و برادر زن حضرت فاضل قائنی (نبیل اکبر) که پدرش اهل هرات و مادرش اهل قائن بود .



این خانه در سال ۱۳۰۹ شمسی از طرف محفل مقدس روحانی مشهد جزئی تعمیر گشته ولی خانه قدیمی خشت و گل معلوم است که تعمیرش چگونه خواهد بود .

خلاصه همین که جناب باب الباب از خراسان به قصد مازندران حرکت فرمودند میرزا محمد باقر ملتزم رکاب بوده ولی چون نمیخواست فرزند ۱۰-۱۲ ساله اش میرزا محمد کاظم نیز از کاس بلا یا بی نصیب ماند رجا کرد که او هم همراه باشد لذا مورد اجابت واقع و به سمت آبداری باب الباب انتخاب گردید . میرزا محمد باقر با اینکه اهل علم و شخص فاضل و صاحب محراب و منبر بود مع الوصف در رشادت و جلالت و بی باکی مشار بالبنان و در جمیع فنون حرب آگاه و مهارت کاملی داشته و از این حیث سرآمد اصحاب بسوده است . ضمن این مسافرت اغلب دستورات مهمه باب الباب را اوجامه عمل می پوشانده به ورود شهر بار فروش چون اصحاب متفرق و بتدریج وارد شهر شدند جناب باب الباب را هیچوقت تنها نگذاشته بلکه معین و ظهیر حضرتش بود و همچنین در ورود به مزار شیخ طبرسی صبح ۱۴ ذیقعد ۱۲۶۴ هجری قمری تهیه استحکامات و بروج دفاعیه و حفر خندق را باب الباب و بعدا نیز حضرت قدوس

سنه ۱۲۶۲ و اوائل سنه ۱۲۶۳ هجری قمری باشد از بشرویه به مشهد وارد و میرزا محمد باقر خانه خود را در اختیار ایشان قرار داد که مدت هشت ماه در این خانه توقف نمودند و خود و زوجه و فرزند کوچکش (میرزا محمد کاظم) بنده وار کمر خدمت را بسته و آتی در پذیرائی از ملاحسین و اصحابش فرو گذار نمودند از طرفی در اطراف خراسان رفته رفته شایع شده بود که نایب حجت موعود به خراسان آمده بهمین مناسبت از مشهد و سایر نقاط مردم طالب حقیقت به منزل مزبور شتافته و تحقیقاتی در باره این امر اعظم مینمودند و بخصوص اینکه حضرت نقطه اولی جل اسمه بابیها را به موجب دستور "علیکم بالارض الخاء" تشویق به رفتن به خراسان فرمودند و آنها دسته دسته از شهرهای ایران به مشهد وارد و برای ملاقات باب الباب به خانه میرزا محمد باقر هراتی رفت و آمد میکردند بدین سبب این خانه به بیت بابیه معروف گردید و حضرت قدوس هم پس از چندی بایک عده از اصحاب مازندرانی به مشهد تشریف آورده در بیت مزبور سکونت اختیار فرمودند .

این منزل دارای چند اطاق فوقانی و تحتانی و صحن حیاط کوچکی است .

یکی از اتاقهای تحتانی را میرزا محمد باقر محل استحمام حضرت قدوس و جناب باب الباب قرار داده و زوجه ایشان همسه روزه آنجا را جاروب و پاک و تمیز مینموسود که برای استحمام این دو بزرگوار تنظیف باشد . مخارج پذیرائی این دو وجود مقدس و اصحاب و سایرین از قبیل صرف شام و نهار و چای و غیره از کیسه برفتوت میرزا محمد باقر هراتی بود .

به این راد مرد عظیم محول داشته اند .
 در شبیخونهای پی در پی اصحاب و جنگهای
 روزانه پیشقدم بوده اند پس از شهادت
 جناب باب الباقی به تاریخ ۹ ربیع الاول ۱۲۶۵
 هجری قمری حضرت قدوس فرماندهی اصحاب
 قلعه را به میرزا محمد باقر هراتی محمول
 داشتند و در مدت پنج ماهه محاصره قلعه
 بقدری شجاعت از خود بروز داد که نظیر
 آن را چشم روزگار ندیده بود . جناب ایشان
 از جمله اصحاب معدودی بود که در دفن جمده
 مطهر باب الباقی شرکت داشتند . موقعی که
 دشمن اطراف قلعه را محاصره و پشت سر
 آنها توپخانه در جای مرتفعی مستقر و داخل
 قلعه را بمباران مینمود میرزا محمد باقر بایسک
 عده معدودی از اصحاب گرسنه و جانفشان به
 سرعت خط محاصره را شکافته و هجومی به
 توپچی ها و توپخانه دشمن نمود بطوری که
 توپخانه از کار افتاده و توپچی ها یا فرار کرده
 و یا کشته شدند .
 خلاصه پس از تسلیم شدن اصحاب قلعه به
 اردوی مهدی قلی میرزا (عموی ناصر الدین شاه
 و حاکم مازندران) ایشان رادست بسته باتفاق
 حضرت قدوس و یک عده دیگر از اصحاب با وضع
 ناهنجاری به بارفروش بردند و ضمن تعیین سهمیه
 برای شهرهای مازندران میرزا محمد باقر هراتی را
 به عباسقلی خان لاریجانی تحویل که به آمل
 برده و یخونبهای افرادی که از آمل ولاریجان به
 قتل رسیده اند شهید سازد . حاجی میرزا جانی
 در تاریخ (۲) خود مینویسد در آمل همین که
 میرغضب خواست حضرتش را شهید سازد ناسزاود شنام
 باین امر قدس داد در آن حین میرزا محمد باقر آتش
 غیرتش شعله ور شده محبوب عالم رایاد کرده و بیک
 تکان بند های دست خود راپاره و در کمال چالاکسی

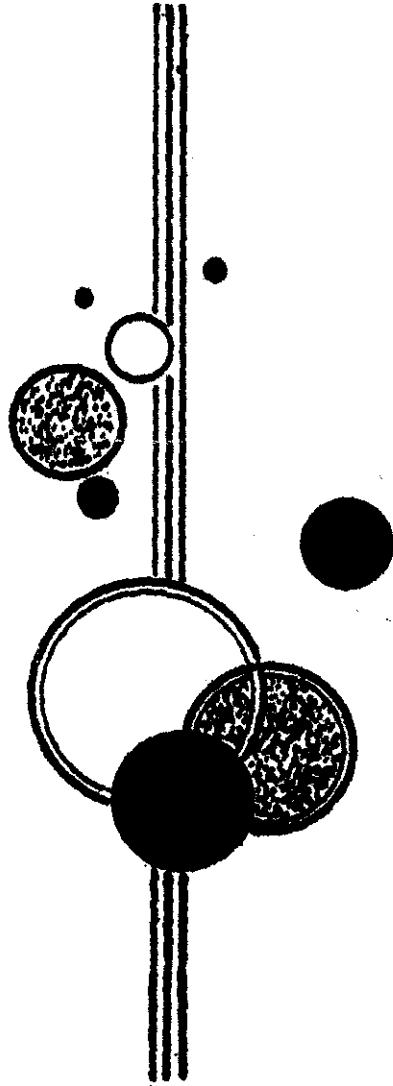
حره را از میرغضب گرفته چنان به گردش نواخت
 که سر او چندین قدم از بدن بدور افتاد سپس به
 پنج شش هزار اهالی که برای کشته شدن او به
 تماشا آمده و در او را احاطه کرده بودند حمله ور
 شده عده ای را مجروح و بقیه را بکند ه ساخت تا
 اینکه از دور او را تیر باران و به حیاتش خاتمه دادند
 ولی پس از شهادتش لباسهای او را که بازرسی
 نمودند یک قطعه گوشت اسب که پخته شده و
 فرصت خوردن رانداشت در جیبش یافتند .
 شهادت این راد مرد عظیم در سبزه میدان آمل
 و مدفنش در قبرستان قدیمی آن شهر (قبرستان
 خضر) بوده که فعلا اثری از آن نیست و قبرستان
 مزبور دبستان حکیمی و دبیرستان طبرسی و
 ساختمان بهداری شیروخورشید سرخ شده
 است .
 این بود تاریخ مختصر میرزا محمد باقر قائمی
 معروف به هراتی و شرح مختصر خانه او در -
 مشهد و اما میرزا محمد کاظم پسر ایشان راد در باره
 فروش (بابل فعلی) بواسطه قلت سن مرخص
 کردند و مشارالیه بمشهد رفته و در خانه خودشان
 (بیت بابیه) مسکن کرده و از بقیه السیفس
 قلعه طبرسی محسوب و سالهای دراز بخدمت
 امر و تحریر آیات مشغول بود تا اینکه مقارن اوائل
 دوره میثاق صعود و در یکی از اطاقهای تحتانی
 همین خانه مدفون گردید .
 در این منزل دو نفر دیگر نیز مدفونند که یکی
 همشیره میرزا محمد کاظم (ضلع مرحوم میرزا
 ابوالحسن همشیره زاده ملاحسین بشرویه از
 بی بی خدیجه) و دیگری همشیره زاده میرزا
 ابوالحسن که ضلع ابن اصدق بوده است .

.....

قیمت نوجوانان

مطالب این شماره

- بیان مبارک حضرت بهاء الله
- سرکشی - مسافری از آن سوی دریاها
- آب - شرح تصدیق شیخ محمود مفتی
- وصال - الله الله - مسابقه این شماره
- جواب مسابقه شماره ده -



« بیان مبارک حضرت بهاء الله »

لازال بدایت به اقوال بوده و این زمان به افعال گشته

سرکشی

مسعود صوی

در آثار بهائی از آزادی حقیقی و آزادی حیوانی یاد شده است. آزادی حقیقی به پیروی از حدود یزدانی و آزادی حیوانی به پیروی از امیال نفسانی و هواهای شیطانی تعبیر گشته است. به سخن دیگر آن کس که از آزادی حقیقی نصیب دارد انسانی است منزّه و مهذب و خود دار (به کلمه خود دار توجه شود) و آن کس که به آزادی حیوانی تسلیم میشود انسانی است آلوده و آشفته و بی اختیار (به کلمه بی اختیار نیز توجه شود) اینک موضوع را از دیدگاه علماء بررسی میکنیم.

همه ما نام ایوان پاولف دانشمند نامدار روسی را شنیده ایم. او کسی است که نخستین بار روی یادگیری شرطی تحقیق کرد و قوانین آنرا باز نمود. مقصود از یادگیری شرطی آن است که انسان یا حیوان بر اثر همراه شدن اشیاء یا نشانه ها با یک محرک طبیعی پاسخی را که در حالت طبیعی به آن محرک میدهد اینک به آن اشیاء یا نشانه ها نیز خواهد داد (در صورتی که قبلا نمداد) - مثلا انسان به هنگام گرسنگی اگر چشمش به غذا افتد آتش میل و اشتیاقش تیز میشود و چون غالبا بسرای به دست آوردن غذا پول میدهد و غذا می خردیم (پول با غذا همراه می آیند) پس از مدتی همان اشتیاق و اشتیهای به غذا به پول هم منتقل میشود و بسیار کس به دیدن پول عنان اختیار از گف میدهد.

پاولف میگوید یادگیری شرطی دو گونه است یکی یادگیری پاسخ دادن و دیگری یادگیری پاسخ ندادن. به سخن دیگر اگر کسی به دیدن پول عنان اختیار از گف بدهد و سرای به دست آوردنش آزمندانه اقدام کند گویند چیری آموخته است و اگر کسی به دیدن پول بی اعتنا بماند و در به دست آوردنش از خود آزمندی نشان ندهد باز هم گویند چیری آموخته است. یعنی هم خودداری و هم بی اختیاری هر دو آموختنی هستند. توضیح دیگر پاولف آن است که در مغز مراکزی برای یادگیری وجود دارد که در مورد بی اختیاری فرمان عمل میدهند و در مورد خودداری مانع صدور فرمان عمل میشوند در اصطلاح علمی حالت نخست را تهییج و حالت دوم را منع می نامند.

در آثار روانشناسان آمده است که تشکیل یادگیری منعی از یادگیری تهییجی دشوارتر است به سخن عادی آموختن خودداری دشوارتر از آموختن بی اختیاری است . هرکس ممکن است به هنگام خشمگین شدن فریاد بکشد و دشنام بدهد به دیدن بعضی مناظر تسلیم شهوات شود به شنیدن آهنگی تند به پایکوبی پردازد اما دشوارتر آن است کسه خشم خود را فروخورد بر شهوات خود چیره شود و در برابر آهنگ تند آرام بماند .

پس از این مقدمات می گوئیم عصر ما عصر تهییج است . همه ارکان تمدن مادی تهییج شده است که مردم و مخصوص جوانان را به هر نوع عملی به خواندن به رقصیدن به نوشیدن به خوردن به گام جستن به خریدن به خرد کردن به خراب کردن و و تهییج کنند .

تا یک نسل پیش اوضاع چنین نبود یا کمتر چنین بود . آن روزها زمان خودداری بود . جوانها برای امیال خود چیره میشدند و به تسلط بر نفس افتخار می کردند . این برای انسان آرامش و خشنودی می آورد . اما امروز جوانان به آسانی تهییج میشوند به امیال حیوانی تن در میدهند نتیجه آشفتهگی است و سرگشتگی و سرانجام سرکشی و عصیان که نظایرش را در مغرب زمین فراوان می بینیم و مشاهده می کنیم که گاه شیرازه آرامش و رفاه جامعه از هم گسیخته میشود .

این تحلیل ما را به اهمیت و لزوم آزادی حقیقی و احتراز از تسلیم به آزادی حیوانی واقف میسازد . وقتی که تهییج پذیری عادت شد جوان در راهی می افتد که سرانجامش تفریحات حیوانی / برهنه پارتی / هیپی گری / سرکشی / زدن و کشتن و آتش زدن است . وقتی که خودداری (منع) آموخته شد انسان در راهی گام برمیدارد که زندگی درکنار دیگران را برای او آسان می کند پایه همزیستی و رعایت حقوق دیگران و سرانجام مسالمت و صلحجویی را استوار می سازد .

حیوان به فرموده حضرت عبدالبهاء در پیروی از شهوات به ارضای آنها قناعت می کند و آزمند نمی شود . اما انسان وقتی که به شهوات تسلیم شد و عقل و اراده اش بخدمت انفعال و آرزویش درآید به اسفل درکات سقوط میکند .

مسافری از آن سوی دریاها

نرخ: ۱-خ



شاید شما "استیفن ایدر" Stephen Ader جوان پر شور امریکایی را دیده باشید. چه که او پسر حضرت بهاء الله مؤظفش و هر چه که در آن هست عشق، بیوزن و تابحال دوبار باین خاک مقدس قدم نهاده است و او کسی نیست که بجائی برود و ناشناس بماند چون نسیم نرم و لطیف و چون طوفان تند و پسر خروش است. سیمای نجیبش میگوید که بهائی است و شوری حدش نشان آنکه عاشق و شیدائی است. در عرفان حضرت بهاء الله عمیق است و در اطاعت و اقیاد دقیق زندگی و انرژی خود را در خدمت امر نهاده هر جا امر بگوید میرود و هر چه امر بخواهد میکند و با تمام این احوال مدت کوتاهی بیش از ایمانش به دیانت بهائی نمیگذرد.

با استیفن خیلی زود آشنا شدم در سحرگاه یک زمستان آرام و دل انگیز در بیت مبارک شیراز در این سفر یک دوست بهائی خارجی به همراه داشتم و قبلاً اجازه گرفته بودم که به اشاق آن دوست به زیارت عتبه مبارکه بروم به محض ورود به قسمت بیرونی بیت مبارک استیفن که با موهای طلایی و چهره باز در بین جمع احیاء مشخص بود جلو آمد و خود را به من و دوستانم معرفی کرد و بلا فاصله شروع کرد در عظمت و جلال امر صحبت کردن و چنان گرم و حرارت سخن میگفت که حتی آنهایی که زبان انگلیسی نمیدانستند بخود مشغول داشته بود. تا آنکه هنگام زیارت فرا رسید. شرح حالات شور و انجذاب و بی تابی و التهاب او در این موقع ممکن نیست از هر پله که بالا میرفت سر و صورت خود را بآن میسایید و پیشانی بر آن مینهاد و مدتها به همین حالت باقی میماند در اطاق محل اظهار امر با حالت جذبه و بیخودی چندین مناجات انگلیسی تلاوت کرد. در پایان مراسم به او پیشنهاد کردم که به همراه ما به دیدن تخت جمشید بیاید قبول نکرد و به آنجا رفتیم در بین راه در خصوص مسائل امری صحبتهای فصل کرد همه حاکی از آنکه ظرف مدتی کوتاه اطلاعات و دانش عمیق اندوخته است آنروز همه اش صحبت از حضرت بهاء الله و آئین جهانی آن حضرت بود. در بازگشت من که از ایمان و عرفان و خلوص و اشتعال او به شگفت آمده بودم تقاضا کردم شرح حال خود را برای خوانندگان آهنگ بدیع باز گوید و اینست آنچه که از زبان آن جوان شیفته شنیدم:

نام استیفن ایدر و اهلی ریچموند از ایالت کالیفرنیا امریکه هستم و بیش از سه سال است که بسه

امر مبارک ایمان آورد نام . خانواده . من مسیحی هستند و اگر چه نسبت به سایر خانواده های امریکائی تا حدی مذهبی ترند ولی نمیتوان گفت که تمسک زیادی به دیانت دارند مادر بزرگم روحانیت بیشتری داشت و به مادرم گفته بود که استیفن سرانجام به حقیقت بزرگی دست خواهد یافت . من شخصا مدتها منتظر دریافت پیام جدیدی از جانب خداوند بودم زیرا در آثار مسیحیت بازگشت حضرت روح هدیه شده بود .

در نوزده سالگی شیئی باین افکار سرگرم بودم که صدای تصادف ناگهانی يك اتوبوس در نزدیکیها منزل مرا بخود آورد . وقتی به محل حادثه رفتم ملاحظه کردم که اتوبوس به علامت راهنمایی وسط خیابان بر خورد کرده و شیشه آن شکسته ناگزیر شروع کردم به جمع کردن قطعات شیشه شکسته . ساعت نیمه های شب را نشان میداد در این هنگام اتوبوس دیگری نزدیک من توقف کرد و آقائی از آن خارج شد و پیش من آمد باو گفتم شب روحانی و اسرار آمیزی است اینطور نیست ؟

اظهار داشت آیا شما به این چیزها اعتقاد دارید گفتم بلی و مدتهاست که در پی یافتن حقیقتی هستم که بسیار خوب در اینصورت بگذارد موضوعی را به شما بگویم و آنگاه تاریخ امر را از ملاقات حضرت باب با جناب ملاحسین تا ظهور حضرت بهاء الله و تعالیم دیانت بهائی و مقام حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به اختصار بیان نمود و چند جلد کتاب از قبیل " دستور العمل زندگی " تألیف روحیه خانم و چند تا کتاب کوچک دیگر به من داد که مطالعه کنم . من این کتابها را مطالعه کردم و پیش يك کشیش رفتم و ضمن نقل جریان ظهور حضرت بهاء الله از او سؤال کردم آیا ممکن است مسیح باز گردد گفت خیر بدینصورت ظاهر

نخواهد شد و حضرت بهاء الله نمیتواند مسیح باشد . از او پرسیدم آیا آثار حضرت بهاء الله را خوانده ای گفت نه . پیش خود گفتم در این صورت قضاوت او نمیتواند صحیح باشد و مجموع این مذاکرات اعتقاد مرا به حقانیت این ظهور بیشتر کرد .

سپس بدون آنکه رسماً بهائی شده باشم سرتاسر امریکا را از غرب به شرق در نوردیدم و هر جا که میرفتم شریعت حضرت بهاء الله را برای مردم تشریح میکردم . بعد به اروپا رفتم و به جستجو و تحری حقیقت ادامه دادم و در آلمان رفقای پیدا کردم از ملیتهای مختلف و به تقاضای آنها راجع به دیانت بهائی برایشان صحبت میکردم . سرانجام جریان کار خود را از ابتدا تا انتها طی نامه ای به محفل ملی امریکا معروض داشتم و خواهش نمودم کتب امری بیشتری برایم بفرستند . محفل ملی امریکا ضمن ارسال جواب مرا به محفل ملی آلمان و این محفل به محفل روحانی مونیخ معرفی کردند و در مونیخ با پیوستن کامل به صف بندگان جمالقدم تسجیل شدم و فاصله کوتاهی در کفرانس افتتاحیه مشرق الاذکار فرانکفورت شرکت نمودم .

آنگاه به امریکا مراجعت کردم و به مهاجرت داخلی پرداختم . بعد از چندی ارتش مسوا احضار کرد . طی دو سالی که خدمت وظیفه را انجام میدادم دست از فعالیتهای امری برنداشتم و به بسیاری از نظامیان حتی ژنرال ناحیه ای - شفاه و کتبا ابلاغ کلمه نمودم و خوشبختانه بعضی از آنان به شرف ایمان فائز شدند .

در پایان خدمت نظام تصمیم گرفتم که به مهاجرت خارجه بپردازم و چون در مجله اخبار امری امریکا خواندم که هندوستان به مهاجرانگیسی زبان احتیاج دارد به آن کشور مهاجرت نمودم . در این کشور کار من این بود که معلومات و اطلاعات مصدقین را کاملتر و عمیق تر نمایم و باین خاطر

بدیع بفرستد با کمال میل قبول کرد و چنینسن
گفت :

پایای که دارم اینست که تبلیغ در همه جای
دنیا مشکل است ولی بهائیان باید عشق و علاقه
و شور قلبی خود را به مردم نشان دهند نه
تنها به مفهوم عشق و علاقه دوستانه بلکه
آنگونه که مردم احساس کنند این عشق و شور
زائیده مذهب و آئین نازنین بهائی است باید
دانست که شعله عشق و ایمان در قلوب مردم
موجود است و هرچه ما بهائیان بیشتر با آنها
معاشرت کنیم این شعله افروخته تر خواهد شد
گردید و یخهای مشکلات را خود بخود ذوب -
خواهد کرد . اگر شخص حقیقتاً مؤمن باشد
تائیدات غیبیه او را مدد خواهد نمود درهای
بسته به روش باز خواهد شد و معجزه روی -
خواهد داد شرطش اینست که بخواهیم و حرکت
کنیم . خواستن و حرکت دو عامل موفقیت است .
در اتومبیلی که با آن به تخت جمشید
میرفتیم و چند نفری همسفر غیر بهائی داشتیم
در حضور سیاحتگرانی که به تماشای پایتخت
باشکوه هخامنشی آمده بودند در کوچه و بازار
شهر شیراز و در انجمن یار و اغیار استیفسن
پیوسته و با صدای رسا به ذکر نام محبوب
و شرح تعالیم او مشغول بود و از هیچ کس
و هیچ چیز اندیشه نداشت . گوی این جوان
از دیار غرب آمده بود تا با دم گرم خود
دلهای یخ زده را حرارت بخشد .

به بسیاری از شهرها و روستاها و مراکز امسری
مسافرت کردم . کار دیگرم تهیه مقدمات تشکیل
کفرانس قاره آسیا در دلهلی بود و در این
زمینه با دو نفر دیگر همکاری داشتم از جمله
اقداماتی که در این مورد کردیم تشکیل کفرانسی
مرکب از مخبرین و نمایندگان جراید و مطبوعات
بود که با موفقیت انجام شد و سه نفر از مخبرین
تصدیق کردند و یکی از آنها بلافاصله در جلسه
اخبار امری هندوستان بکار پرداخت . در هند
از ابلاغ کلمه غافل نبودم و این وظیفه را نیز
انجام میدادم (در اینجا استیفسن از دادن توضیح
در باره تعداد کسانی که در هند وسیله او
هدایت شده بودند خود داری کرد و از راه خضوع
اظهار داشت در این باره چیزی نمیدانم) .

چندی بعد خواستم به جزائر فیلیپین مهاجرت
کنم بهمین منظور نامه ای به لجنه بین المللی
مهاجرت مرقوم و رونوشت آنرا به ساحت بیت -
العدل اعظم تقدیم داشتم و استدعای راهنمایی
نمودم . این مرجع قویم پاسخی باین نامه
مرحمت و طی آن توصیه فرمودند به " ایرلند "
بروم و حالا حسب الامر دیوان عدل اعظم الهی
در راه این سفر هستم و به ایران آمده ام تا
با زیارت این خاک مقدس توشه ای گرانبها
برگیرم . ضمناً قبل از عزیمت به ایرلند طبق
دستور بیت العدل اعظم برای اعلام امر و کسب
اخبار تبلیغی در چند کشور اروپائی گردش خواهم
کرد .

از استیفسن پرسیدم که در خانواده
شما کس دیگری هم بهائی هست ؟ جواب داد
بلی برادر پانزده ساله ام که محصل جوان
است . و در پاسخ این سؤال که آیا شما
واسطه هدایت برادرتان شدید جواب داد
هرگز ، انوار محبت جمالقدم او را مجذوب
و مؤمن ساخت .

از او خواستم که پیای برای خوانندگان آهنگ

آب

سرب سپری

آب را گل نکیم
در فرو دست انگار گفتی می خورد آب
یا که در بیشه * دور سیره ای بر میشوید
یا در آبادی کوزه ای بر میگردد

آب را گل نکیم
شاید این آب روان می رود پای سبیداری تا فرو شوید اندوه دلی
دست درویشی شاید نان خشکیده فرو برده در آب
زن زیبایی آمد لب رود
آب را گل نکیم
روی زیبا دو برابر شده است
چه گوارا این آب
چه زلال این رود
مردم بالا دست چه صفائی دارند
چشمه هاشان جوشان گاوهاشان شیر افشان باد
من ندیدم دهشان
بی گمان پای چپرهاشان جا پای خداست
ماهتاب آنجا می کند روشن بهنای کلام
بی گمان درده بالا دست چینه ها کوتاه است
مردمش می دانند که شقایق چه گلی است
بی گمان آنجا آبی آبی است

غنچه ای می شکند اهل ده با خبرند
چه دهی باید باشد
کوچه باغش پر موسیقی باد
مردمان سررود آب را می فهمند
گل نکردندش مانیز
آب را گل نکیم .



شرح تصدیق شیخ محمود مصطفی

از کتاب شایسته منتخب ترجمه و ابس نعم رضوی

حکایتی را که اکنون میخوانید زنی خوشرو و خوش صدا و صاحب آهنگی مهیج توأم با صمیمیت در حالتیکه بر روی زمین نزدیک پای منیره خانم (حرم حضرت عبدالبها) نشسته بود و نور خانم (دختر حضرت عبدالبها) سخنان او را ترجمه میکرد بیان نموده منظره ای بود همچون فیلی که از پیش چشم تماشا کننده بگذرد و مناظری را نمایش دهد. در بامدادان در خانه آقای محبوب (حضرت عبدالبها) موقعیت چنان بود که حوادثی که نقل و ترجمه میشد در خاطر نقش میدیست چنانکه ذیلاً آنها را مینویسم :
ماه رمضان سال ۱۸۵۰ بود شیخ و عائله اش صائم بودند

هنگام غروب آفتاب بر حسب معمول مشغول افطار شدند پس از افطار پدر بزرگ من که در آنوقت طفل خرد سالی بود فریاد زد " نگاه کنید نگاه کنید آفتاب دوباره طلوع کرده است آفتاب برگشته است " تمام افراد خانواده ایستا دند و باسما نگاه کردند در طرف مغرب جایی که روشنائی درخشانی ساطع بود بتظر آنها اعجاز آمیز بود پس از تاریکی که آنها افطار کرده بودند حال هوا روشن شده بود جد من با شتاب بییش شیخ که دوست بسیار محترمش بود رفت تا در این مورد چارهشی کند. در حالتی از اضطراب شدید برای دوستش واقعه

مشاهده برگشتن آفتاب را تعریف کرد که چگونه پس از اینکه هوا تاریک شد و همه افراد خانواده بگمان اینککه مغرب شده افطار کردند و سپس همه با چشم خود روشنائی آفتاب را مشاهده کرده اند و متوجه شدند که ندانسته مرتکب گماهی شده اند زیرا هنوز آفتاب غروب نکرده روزه را شکسته اند.

شیخ سالخورده جواب داد :
" شما قانون روزه را نشکسته اید اما جنایت موحشی بوقوع پیوسته است در نقطه بسیار دوری در یکی از شهرهای ایران آنان مهدی را شهید کرده اند همان موعودی که ما منتظر ظهورش بوده ایم او آمده بود کسه

بشارت بظهور موعود بزرگی در این جهان فانی بدهد تا نیوتها بانجام و اتمام برسند آه آه از بیچارگی و کوری بشر چگونه چنین اموری صورت میگیرد؟ روز دیگر شیخ سالخورده بدیدن جدم آمد شیخ پسر جوان (پدر بزرگم شیخ محمود) را صدا کرد و باو گفت فرزندانم بمن گوش بده روزی شخص بزرگی باین شهر خواهد آمد و در خانه مرتفعی که دارای پله های متعدد است ساکن خواهد شد معاش او بوسیله حکومت تأمین خواهد شد (یعنی زندانی است) تو در آن روز که آن بزرگوار وارد این شهر میشود در اینجا خواهی بود من و پدرت تا آنوقت در این عالم فانی نخواهیم ماند اما خوب بخاطر داشته باش که بتوجه میگویم ما بتو مأموریت میدهیم که سلام قلبی و ارادت و بندگی من و پدرت را بحضور آن حضرت برسانی پدر بزرگم شیخ محمود بما گفت مادامی که بدرم و رفیق او شیخ سالخورده زنده بودند غالباً مأموریت مرا یادآوری میکردند و در آن مورد میگفتند فرمان ایشانرا بخاطر داشته باشم و چون زمان آن برسد اطاعت کم و پیامشان را بآن بزرگسوار برسانم . روزگاری از حادثه رمضان

آن سال که نور آفتاب پس از افطار برگشته بود گذشت و اخبار وحشتناک شهادت حضرت باب بما رسید که در میدان تبریز (از شهرهای ایران) صلب و تیر باران شده است . اوقاتی دیگر گذشت شیخ پیر وجد بزرگ من شیخ قاسم عربی درگذشتند و پدر بزرگم شیخ محمود رشد نموده بحد مردی رسید و در همه حال نسبت بآئین اسلام عشق و علاقه شدید از خود بروز میداد در سال ۱۸۶۸ پدر بزرگم گفته بود که يك دشمن خطرناک و نیرومند اسلام را بعکا آورده اند و او را در يك اطاق کوچکی که بالای نقطه مرتفعی قرار دارد دارای پله های زیادی است حبس کرده اند پدر بزرگم فکر کرده بود وظیفه اوست که چنین دشمن خطرناک مذهب عزیزش را بقتل برساند با این اندیشه خود را با يك اسلحه که در زیر عبایش پنهان کرده بود مسلح ساخت سپس تقاضای اجازه کرد که با آن زندانی گفتگو نماید . جواب آمد که در صورتی میتوان ملاقات نمائی که اسلحه خود را دور اندازی پس پدر بزرگم سخت متحیر شد که

چگونه از وجود اسلحه در نزد او مطلع شده اند در صورتی که با احدی در خصوص اسلحه گفتگو نکرده بود با وجود این پدر بزرگم پیش خود گفت که من مردی نیرومند هستم و میتوانم با يك ضربت دست دشمن را از پای در آورم . لذا احتیاجی به اسلحه نیست دوباره برای کسب اجازه فرستاد و تقاضای ملاقات زندانی را نمود جواب آمد هنگامی میتوانی بیائی که قلب خویش را از هر خیالی پاک نمائی پدر بزرگم بیش از پیش گرفتار تحیر و شگفتی شد هنگامی که بخواب رفت پدرش و شیخ بر او ظاهر شدند و با او چنین سخن گفتند .

" برو جمیع دوستان ایمن زندانی و بآنها الله ابهی بگو البته ایشان بار اول بتو اعتنا نخواهند کرد دوباره بایستد بایشان الله ابهی بگوئی باز هم تحیت تو را نشنیده خواهند گرفت تو باید برای بار سوم با صدای بلند الله ابهی بگوئی در آن حین کسی از تو سووال خواهد کرد که قصد تو از گفتن این کلمه چیست آنوقت تو از وظیفه ای که سالها است برعهده ات محول شده صحبت خواهی کرد . تا سلام و ارادت و بندگی ما را ابلاغ نمائی بحض شنیدن این کلمات چشمان

وصال

کاترین هاکس نیبلز Catherine
Hoxtables یکی از عاشقان جوان
جمال جانان چون همقطاران خود در
میدان خدمت آرزوی جانفشانی داشت .
در حالی که از هر دو پاهای او و رنجور
بود برای جلب رضای الهی بر صندلی
چرخدار معلولین ۱۳۰۰۰ مایل راه طی
نموده از تورونتو بجزیره سنت هلن
مهاجرت کرد ولی اندکی بعد در آنجا
بملکوت جلال صعود نمود .



دلش در اشتیاق لحظه ای پرواز
جانش آرزوی گشت در گلزار دارد
ولی افسوس پای رفتنش نبود
طبیعت یا خدا
دست قضا یا تیر صیادی ستمگر
بال او بشکسته با مجروح و خونین کرده
اندر گوشه ای محزونش افکنده
بآزادی مرغان دگر چشمان حسرت بار میدوزد
یکی را بر سر شاخه گلی مست و غزلخوان
مرغ دیگر را باوج آسمان
می بیند و بر حال زار خویش میگرد
.....
گلی از دور بر شاخ درختی عشوه گر
زین مرغک بی بال و پر
دل میراید
بلبل شیدا تقلا میکند بر میرسد پرواز میخواهد

بروی بنجه های پای خود میایستند یکدم
ولی بر سینه میافتند
تقلای دگر
این بار که لنگان گهی افتان و گه خیزان
بروی خاک میلفزد
بسوی یار میغلطد
در این احوال چشمانش بگل از دور میخندد
نغان سر میدهد با ناله میگوید
کسی دیگر تأمل کن ببین نزد تو میآیم

.....

میان مرغک و گل حال دیگر
راه بس کوتاه و گاه وصل نزدیک است
اسلمرخ اکنون نای جنبیدن ندارد
ضعف بر او چیره گشته قدرت و یارای غلطیدن ندارد
باز گل او را بسوی خویش میخواند

.....

زمین را ذره ذره می شکافتد
این دم آخر تمام قوت خود را
نثار جذبیه معشوق میدارد
بکوشش میرسد آخر
ولی افسوس حالا قلب او در سینه اش خاموش گشته
چشمها بسته
نفس بند آمده
در آستان یار میمیرد .

۱. شهری

باید جلوی آنها را گرفت باید مانع شد دیگر قابل تحمیل

نیست .
 یا چانی که در یکی از ادارات دولتی در نواحی جنگلی هندوستان
 سمت ریاستی داشت در حالی که این جملات را مرتب تکرار میکرد
 با عجله تمام نزد همکار خود کاری شتافت تا موضوعی را که موجب
 ناراحتی وی شده بود با او در میان گذارد . کاری که از چهارم
 برافروخته و عصبانی دوست خود نگرانی را در سیمای او بخوبی میخواند
 از جا بلند شده دست با چانی را گرفته او را بر یک صندلی در کنار
 خود نشاند و سعی نمود او را آرام کند .

— خوب دوست من چه خبر است ؟ مگر اتفاقی افتاده است ؟
 یا چانی که هنوز آتش غضب و عصبانیت در دلش شعله ور بود بالحنی
 ملامت آمیز بهمکار خود گفت :

— کاری تو همیشه پشت میز نشسته و از همه جا بی خبری ولی
 من . . . من باید متصل از این دهه بآن دهه بروم بهمیه جا سرکشی
 کم مواظب همه امور این نواحی باشم ولی از کار خود شکایتی
 ندارم . موضوع دیگری است که مرا نگران ساخته است . مدتی
 است که موقع عبور از میان روستائیان کلمات جدیدی بگوشم میرسد . گویا
 کسانی باین صفحات آمده و درست مثل گروههای مبلغین مسیحی اهالی
 را بدیانت اسلام کشانده اند . هر جا که میگذرم گم " الله . . . الله " را
 میشنم . من از فعالیت های این دسته نگرانم . باید چاره ای
 اندیشید .

— حق با تست دوست من این یک گرفتاری جدید است تا کار
 بالا نگرفته باید از پیشرفت آن جلوگیری نمود . آیا خودت حاضر
 در این باره پیشقدم شوی و اقدامات را شروع کنی ؟
 — با کمال میل و اشتیاق .

— بسیار خوب . شروع کن ولی با من هم در تماس باش .
 یا چانی که در این مشاوره دوستش را با خود هم عقیده یافته بود
 و مطمئن بود که در موقع لزوم از پشتیبانی کاری برخوردار خواهد شد
 و با کمک او خواهد توانست فعالیت های این عده را در آن نواحی خنثی
 نماید خموش را برای مبارزه آماده کرد ولی نمیدانست که جنبش
 دامنه داری که از چندی پیش در این دهات اهالی را بحرکت

..... آهنگ بدیع

آورده ندای اسم اعظم و امر جمال قدم است نه آئین حضرت خاتم . او میدانست که مسلمانان خدای خود را " الله " میخوانند و تصور مینمود آنچه حال از زبان این روستائیان شنیده همان " الله الله " است و اهل آن دیار مسلمان شده اند . میرفت تا با امر الهی بمخالفت پردازد و روستائیان پاک نهادی را که شعاعی از اشعه " شمس حقیقت بر آنها تابیده بود از کسب نور منع نماید .

باچانی با این عزم براه افتاد خود را به قریه مورد نظر رساند و در حالیکه در میان روستائیان قدم میزد گوش فرا داشته مترصد بود تا همان کلمات را از دهان کسی بشنود و مبارزه را آغاز کند . بالاخره پس از اندکی بمقصد خود رسید و در حالی که قیافه ای جدی بخود گرفته بود و با قدمهایی محکم راه میرفت تا هیبت و خشونت خود را نشان دهد بطرف دو نفری که در نزدیکی او تازہ بهم رسیده بودند رهسپار شد و از آنها سو' ال نمود :

- شما اهالی این قریه هستید؟

- بله آقا .

- من کلمات تازه ای که تا بحال در اینجا سابقه نداشته امروز از زبان شما شنیدم . چه می گفتید؟

یکی از آند و اظهار داشت :

ما نسبت بیکدیگر اظهار ادب کرده نام خدا را بر زبان آوردیم و به تکبیر " الله ابهی " مکرر گشتیم .

کله " الله " را قبلا شنیده ام نام خدای مسلمانان است اما " ابهی " این دیگر کدام است؟

دوست من ما مسلمان نیستیم بلکه بهائی هستیم و تکبیر " الله ابهی " بمنزله سلام ماست و معنی آن اینست که خداوند نورانی ترین نورهاست .

باچانی کمی در حیرت و تعجب فرورفت . او مسیحی و مسلمان شنیده بود ولی دیگر با نام بهائسی آشنائی نداشت . با خود گفت گرفتاریهای ما کم بود حالا این یکی هم به آنها اضافه شد . پس ایستاد و مبلغین بهائی هستند که این سرو صدا را براه انداخته اند برای اینکه از هویت و محل اقامت مبلغین بهائی آگاه شود و منظور خود را عملی کند گفت :

پس شما دیانت جدیدی را اختیار کرده اید .

همینطور است آقا ما دیانت جهانی حضرت بهاء الله را گرفته ایم که کافل سعادت بشر است و تنها راه نجات از چنگال اهریمن جنگ و جدال .

شما بچه وسیده بهائی شدید؟

باچانی با طرح این سو' ال امیدوار بود که مخاطبین او نام مبلغین و هادیان خود را بگویند و آنها را معرفی کنند ولی یکی از آند و دست در جیب بغل کرده جزواتی چند بیرون آورد و گفت :

ما بوسیله این جزوه ها و تعالیم آسمانی که در آنها نوشته شده به امر بهائی ایمان آورده ایم - هدف ما و خط مشی ما در این جزوه ها بسیار خلاصه درج شده است . اگر مایل باشید من این نوشتجات را بشما میدهم تا مطالعه کنید .

باچانی که از عدم موفقیت خود در مقصودی که داشت ناراضی و مأیوس گشته بود با عدم تمایل جزوات را گرفته از آند و جدا شد و یکسر بخانه خود عزیمت نمود و با خود میگفت " هنوز وقت باقی است این اول کار است . مسلما موفق خواهم شد و با این دسته که ظاهرا از آنچه فکر میکردم قوی ترند مبارزه کم و نگذارم بیش از این مردم را بفریبند . پس از قدری استراحت ب فکر افتاد تا بجزوه هائی که هنوز در دست داشت

..... اللهم الله

نظری بیفکند . کم کم طالب آن توجهش را جلب نمود و در حالی که همچنان بقرائت جزوات مشغول بسود آهسته نزد دوست و همکار خود کاوی رفته قصه را باو بازگفت . هر دو غرق در مطالعه شدند و هر لحظه شور و لشتیماتی بیشتر نسبت به این مطالب در خود احساس میکردند . انقلابی درونی باچانی را فرا گرفته بود . احتیاج به غذای روحانی بیشتری داشت . شرحی به محفل روحانی ملی هندوستان نوشت و محفل در جواب نامه اش تعدادی کتب امری همراه با مکتوبی تشویق آمیز و چند برگ کارت و اوراق اظهارنامه تسجیلی برای باچانی فرستاد و این دو دوست صمیمی تشنه تر از پیش بمطالعه عمیق کتب ارسالی مشغول شدند . باچانی هنوز غرق در قرائت کتاب خود بود که کاوی یکی از اوراق تسجیلی را برداشته امضاء نمود و گفت : این امر از جانب خداوند است . امر الهی است . یگانه راه نجات بشر است . من بدیانت بهائی ایمان آوردم .

— دوست عزیز تو پیشدستی کردی . من میل داشتم نفر اولی باشم که ورقه را امضاء کنم ولی تو بر من تفوق جستی منم بحقانیت این امر ایمان آورده ام . منم امضاء میکنم . از آن پس باچانی دیگر آرام و قرار نیافت . پیام الهی را از زبان جنگلها به دهات رامپور برد و در آنجا دو مفسر دیگر پس از مطالعه و تعمق در آثار مبارکه بامر الهی گرویدند . دختر شری کاوی نیز شبی پس از مذاکرات طولانی و طرح سوالات متعدد و دعا و حاجات بدرگاه الهی ایمان خود را ابراز داشت و در ساعت یک بعد از نیمه شب کارت تسجیلی خود را امضاء نمود .

بدین ترتیب کجرات دهات رامپور یکی از نواحی بکر هندوستان بر اثر طنین اسم اعظم و ندای الله ابهی در فضای آن صفحات و بدست ساکنان آن دهات فتح گردید و در رضوان امسال در همین نقطه محفل روحانی تأسیس یافت .

.....

شیخ محمود مفتی (بقیه از صفحه ۱۰۷)

بدر بزرگم " شیخ محمود " از خواب گشوده شد و تمام آنچه را که شیخ ویدرش سالها پیش در باره آن شخصیت بزرگ گفته بودند بخاطرش آمد که باید بعکا بیاید و در محل بلندی که دارای یله های زمادی است ساکن شود بدر بزرگم جستجو کرده مجمع یاران آن زندانی عظیم الشأن را پیدا کرد و اجازه ورود بآن مجمع را تحصیل کرد و بهمان آدابی که در روئ یا شنیده بود دقیقاً عمل کرد و همه چیز بسا روئ یایش مطابق آمد یکی از میان آن جمع وی را مخاطب قرار داده گفت مقصود تو از این کلمه چیست (الله ابهی) آن شخص همان محبوب ما حضرت عبدالبهاء بود که بدر بزرگم موظف بود تحیت و عبودیت و ارادت جد بزرگم شیخ قاسم و آن شیخ سالخورده را بحضورش عرضه بدارد و همین سبب ایمان بدر بزرگم و تمام افراد خاندان ما شد .

مسابقه این شماره



سوالات زیر از رساله عدنیه که از قلم معجز شمیم حضرت عبدالیهما عز نزول یافته است استخراج گردیده است . به یک نفر از کسانی که جواب صحیح این سوالات را از رساله فوق الذکر استخراج و با ذکر صفحات آنها به نشانی (طهران - صندوق پستی ۱۲۸۳ - ۱۱) ارسال دارند به حکم قرعه یک جلد کتاب اماکن متبرکه ارض اقدس بعنوان جایزه تقدیم میگردد . لطفا پاسخهای خود را همراه با نام و نام خانوادگی - سن و میزان تحصیلات و آدرس ارسال فرمایند .

- ۱ - ثروت و غنا در چه صورت مدوح است ؟
- ۲ - بجه دلیل اکتساب و اقتباس علوم و فنون از سایر ممالک جایز شمرده شده است ؟
- ۳ - اول صفت کمالیه چیست ؟
- ۴ - بجه دلیل تمدن غرب بی نتیجه و ثمر و مخرب بنیاد انسانی است ؟
- ۵ - در این رساله هوای نفس بجه تشبیه شده است ؟
- ۶ - تمدن حقیقی چه زمان در قطب عالم علم خواهد افراخت ؟
- ۷ - در جواب افرادی که دین را سبب نزاع و جدال ام دانسته اند مثالی ذکر گردیده آنرا بازگو نمائید .
- ۸ - فلاسفه یونان قسمتی از حکمت الهیه و طبیعییه را از کدام ملت کسب نمودند (با ذکر مثال)
- ۹ - ترقی و اصلاحات کامله و عزت و سعادت دولت و ملت در تحت چه شرایطی صورت میپذیرد ؟

(711)

(711)